چاپ هفتم




هدایتگران راه نور

# زندگانی باب الحوائج

# امام موسی بن جعفر (ع)



آیت الله سید محمد تقی مدرسی

بسم الله الرحمن الرحیم

# هدایتگران راه نور (زندگانی باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر علیه السلام)

نویسنده:

## آیت الله سید محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین ( علیه السلام )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# هدایتگران راه نور (زندگانی باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر علیه السلام)

## مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر علیه السلام/ محمدتقی مدرسی؛ مترجم محمدصادق شریعت

مشخصات نشر : تهران: محبان الحسین(ع)، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : [۱۰۴] ص

فروست : (هدایتگران راه نور[ج]۹)

شابک : ۹۶۴-۵۶۴۸-۷۷-۷۳۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۵۶۴۸-۷۷-۷۳۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : عنوان اصلی: الامام الکاظم قدوه و اسوه.

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگانی باب الحوائج امام موسی بن جعفر علیه السلام.

یادداشت : عنوان دیگر: زندگانی امام موسی بن جعفر علیه السلام.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد : زندگانی باب الحوائج امام موسی بن جعفر علیه السلام.

عنوان دیگر : زندگانی امام موسی بن جعفر علیه السلام.

عنوان دیگر : زندگانی باب الحوائج امام موسی بن جعفر علیه السلام

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع : محمدبن جعفر(ع)، امام هفتم، ۱۸۳ - ۱۲۸ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : شریعت، محمدصادق، ۱۳۴۲ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۳۶/م ۳۶ه۹،۴.ج ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۴۹۴۹۷

## اشاره

ص :۱

مقدمه نویسنده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الهداه.

در برهه ای که جهان نظاره گر رستاخیزی اسلامی و اصیل است که روشنگر جرقه امید در دل محرومان و خطری بزرگ برای موجودیت ستمگران می باشد، مستکبران جهان، دست اندر کار طرح و بررسی نقشه ای برای رویارویی با این موج یا دست کم محاصره آن هستند.

شیاطین این مستکبران و ستمگران، همواره در گوش های آنها زمزمه می کنند که فرجام این امت تباه نمی شود مگر بدانچه آغاز آن تباه گردید و آن کاشتن بذرهای طایفه گرایی و گسترش آن و نیز ایجاد رژیمهای سلطه و زور به نام دین و برانگیختن روح تعصبهای جاهلی است. از این روست که می بینیم ناگهان حجاج بن یوسف ثقفی به عراق باز می گردد و آل امیه بر سرنوشت مسلمانان در خلیج سیطره می یابند و بنی عباس در اردن و مغرب فرمان می رانند و آمریکا و روسیه به دنبال رژیمی (جاهلی) هستند که برونمایه آن اسلام و درونمایه آن نفاق و گمراهی باشد.

روزنامه ها و مجلات خارجی را می بینیم که پیوسته ساز طایفه گرایی

را کوک می کنند و مذهب اهل بیت را مورد حمله قرار می دهند و همراه این نغمه را تکرار می کنند که تروریسم شیعی، ممکن است کینه های اموی نهفته در نفوس برخی از مسلمانان را از نو برانگیزد.

بنابر این قلمهای شریف و وجدانهای پاک باید به تکلیف خود، که همان پاسداری از دستاوردهای امت است، همت گمارند و سر چشمه های رستاخیز نوین اسلامی را از آلودگی به پلیدی شیاطین و نفس و وسوسه و تبلیغات گمراه کننده آنها پاک نگاه دارند.

چرا نباید تعصبات جاهلی را به کناری نهاده از رسالتهای الهی و پیغمبران بزرگ خدا و رسول بزرگوار او، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ، و اهل بیت مظلوم آن حضرت و از خط مکتبی اصیل امت دفاع کنیم؟

اینک شیطان نیروی خود را جمع کرده و با سپاه خویش بر شما یورش آورده است و برای گمراه ساختن شما و بازداشتنتان از راه راست تمام نیرنگها را به کاربرده و دامهایش را گسترده است. پس بر ماست که به سلاح آگاهی مجهز شویم و بیشتر مراقب باشیم و از قلمهای خود جهت نگاهبانی از مقدسات امت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و راه استوارشان و برای مقاومت در برابر رژیمهای نفاق که امروز دوباره بر صحنه گیتی ظاهر می شوند، دژی مستحکم بنا کنیم.

من بروشنی می بینم که توجه به میراث اهل بیت علیهم السلام، که در شیوه و سیره و شرح آنان در مورد معارف قرآنی و تفسیر آنان در مورد سنت پیامبر صلی الله علیه و آله متجلی است، به اذن خدا، ضامن استمرار انقلاب اسلامی و استقامت و پیروزی آن خواهد بود و سستی در این امر

خطایی بزرگ و اشتباهی مرگ آور است.

در این راستا نگارنده در روز ۲۵ شوال سال ۱۴۰۵ هجری قمری مصادف با سالگرد وفات امام صادق علیه السلام به تألیف یکی دیگر از مجلدات سلسله «قدوه و اسوه» (هدایتگران راه نور) آغاز کرد و در آن زندگی عبرت آموز و انقلابی فرزند بزرگوار امام صادق علیه السلام، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، را به رشته تحریر کشید.

من این تألیف را گامی کوچک در برخورد با توطئه های مستکبران بر ضد خط اهل بیت علیهم السلام و نیرنگهای ایشان در محاصره و فرونشاندن این رستاخیز اسلامی و اصیل تلقی می کنم و از خداوند می خواهم که برای تکمیل این جلد و دیگر مجلدات این مجموعه توفیقم دهد.

محمد تقی مدرسی

ص: ۷

## بنیاد پاک ... میلاد فرخنده

### اشاره

به نظر می رسد که روستای ابواء، واقع در راه مکّه و مدینه، بیش از سایر جاها، قافله های حجّاج اهل بیت را به سوی خود جلب می کرد، زیرا آرامگاه مادر پیامبر، آمنه دختر وهب، در آنجا قرار داشته است.

در راه بازگشت از حج بیت اللَّه الحرام (۱). قافله امام ابو عبداللَّه الصادق علیه السلام در این روستا توقف کرد. آن روز بنابر مشهورترین روایات ۷ صفر سال ۱۲۸ ه. ق بود که امام برای میهمانانش سفره غذا گسترده بود که پیکی از جانب زنانش به سوی او آمد تا مژده ولادت خجسته فرزندش را به وی برساند.

در روایتی که از منهال قصّاب نقل کرده اند، آمده است:

«به قصد مدینه از مکّه بیرون شدم و همین که به ابواء رسیدم، شنیدم که امام صادق علیه السلام صاحب فرزند شده است. من زودتر از آن حضرت به مدینه وارد شدم و ایشان یک روز پس از من به مدینه رسید. ایشان (به خاطر ولادت نوزاد) سه روز به مردم طعام داد و من نیز یکی از کسانی



---

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۴. المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۸.

بودم که بر سفره طعام امام حاضر می شدم و چنان غذا می خوردم که تا روز بعد نیازی به غذا نداشتم و روز بعد باز بر سفره او حاضر می شدم. من سه روز از طعام آن حضرت خوردم و تا فردا هیچ غذایی نمی خوردم».

در حدیثی از ابو بصیر آمده است:

«در سالی که فرزند ابو عبداللّه علیه السلام، امام موسی، زاده شد من با آن حضرت همراه بودم. در ابواء فرود آمدیم. ابو عبداللّه برای ما و اصحابش سفره غذا گسترد، بسیار بود و نیکو. در همان حال که ما مشغول خوردن بودیم پیک «حمیده» نزد آن حضرت آمد و گفت: حمیده می گوید: اثر وضع حمل در من ظاهر شده است و خود مرا فرمودی که از این امر آگاهت کنم که این فرزند همچون فرزندان دیگر نیست.

پس ابو عبداللّه علیه السلام شادمان و خوشحال برخاست و دیری نپایید که به نزد ما برگشت در حالی که آستینهای خود را بالا زده بود و لبخندی بر لب داشت.

ما گفتیم: خداوند همواره لبت را خندان و دیده ات را روشن گرداند! حال حمیده چگونه شد؟ فرمود: خداوند پسری به من بخشید که بهترین مخلوق اوست و حمیده در باره او خبری به من داد که من از وی بدان داناتر بودم. گفتم: فدایت شوم، حمیده در باره او به شما چه خبری داد؟ فرمود: حمیده خبر داد که چون نوزاد به دنیا آمد دستانش را بر زمین نهاد و سرش را رو به آسمان گرفت.

من نیز بدو گفتم که این علامت رسول خدا

ص: ۱۲

صلی الله علیه و آله و علامت امامت است.

سپس پرسیدم: فدایت شوم، چگونه این علامت امام است؟

فرمود: شبی که نطفه جدّم در آن بسته شد، کسی پیش جدّ پدرم خوابیده بود آمد و کاسه ای برای او آورد. در آن کاسه شربتی روان تر از آب، سپیدتر از شیر، نرم تر از شیره و شیرین تر از شهد و سردتر از یخ بود. پس آن را به وی نوشانید و بدو گفت که آمیزش کند. او نیز شادمان و خوشحال برخاست و آمیزش کرد و نطفه جدّم بسته شد.

و در شبی که نطفه پدرم در آن به هم رسید، کسی نزد جدّم در آمد و او را نوشانید همچنان که جدّ پدرم را نوشانیده بود و سپس وی را دستور آمیزش داد و او خوشحال و شادمان برخاست و نطفه پدرم بسته شد.

شبی که نطفه من در آن به وجود آمد، کسی نزد پدرم در آمد و او را نوشانید و بدو دستور آمیزش داد چنان که به دیگران دستور داده بود. پدرم خوشحال و شادمان برخاست و نطفه من در آن شب بسته شد.

شبی که نطفه این پسرم (امام موسی علیه السلام) پدید آمد کسی نزد من بیامد همچنان که نزد جدّ پدرم و جدّ خودم در آمده بود و مرا نوشانید چنان که آنان را نوشانیده بود. من خوشحال و شادمان با آگاهی از آنچه خداوند به من ارزانی فرموده بود، برخاستم و نطفه این نوزاد بسته شد. پس بدو تمسّک کنید که به خدا او پس از من صاحب الأمر شماست». (۱)

همین که امام به مدینه بازگشت، سه روز به مردم طعام داد و مردم خبر ولادت این نوزاد فرخنده را به یکدیگر نوید دادند.



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲.

## پدر و مادر امام کاظم

پدرش: پیشوای هدایت، ابو عبداللَّه جعفر بن محمّد علیه السلام ملقب به صادق بود.

مادرش: حمیده بربریه که شاید از مردم اندلس و یا از مردم مغرب بوده است. لقب این زن بزرگوار «حمیده مصفّاه» بود.

حمیده یکی از زنان با فضیلت به شمار می آمد، زیرا به کار مهّم نشر رسالت همّت می گماشت و در این راه برخی از احادیث همسر بزرگوارش را نیز روایت می کرد.

از ابن سنان از سابق بن ولید از معلّی بن خنیس روایت شده است که ابو عبداللَّه علیه السلام فرمود:

«حمیده مثل شمش طلا از هر آلودگی و چرکی پیراسته است. فرشتگان پیوسته او را پاسبانی می کردند تا به من رسید و این کرامتی از خداوند بود در حق من و حجّت پس از من». (۱)



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۶ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۴۷۷.

## فضائل و خصوصیّات امام

ویژگیهای شخصی امام کاظم علیه السلام از این نقش مهم و مسؤلیت بزرگی که او می بایست آن را به انجام می رساند، پرده بر می دارد. این هاشمی بزرگوار، سیمای درخشان، قامتی به هنجار داشت و سبزه بود. و ریشی سیاه و انبوه داشت که وی را دلپسند و با شکوه جلوه می داد. القاب آن حضرت از خصوصیّات مکتبی که در وی تجلی کرده بود، پرده برمی داشت. او را کاظم، صابر، صالح و امین لقب داده بودند. سر انجام آنکه زندگی او و عملًا از تجلیات این صفات پر فضیلت آکنده بود.

آن حضرت ۲۰ سال از عمر شریف خویش را تحت رعایت و سر پرستی پدر بزرگوارش، امام صادق علیه السلام، سپری کرده آن حضرت همواره به فضایل فرزندش اشاره می نمود و به دوستان و یاران مخصوصش می گفت که او سرور فرزندان من است و پس از من امامت را عهده دار خواهد بود.

امامت می بایست بانص صریح باشد. نصوص متواتری در باره ائمه دوازده گانه، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. همچنین هر یک از امامان به جانشین پس از خود وصیت می کردند. از این رو دوستداران و هواخواهان اهل بیت علیهم السلام بسیار مایل بودند که امام

خود را بشناسند و در این باره سلف از خلف پرسش می کرد.

عبد الرحمن بن حجّاج گوید:

«بر جعفر بن محمّد در خانه اش، در فلان اتاق، وارد شدم. او بر سجاده خود نشسته بود و دعا می کرد و موسی بن جعفر هم در طرف راست وی نشسته بود و با گفتن «آمین» دعاهای آن حضرت را پاسخ می داد. پس عرض کردم:

خداوند مرا فدای تو گرداند! شما از محبّت و خدمت من نسبت به خودتان آگاهید، پس بفرمایید که پس از شما چه کسی امامت را عهده دار خواهد شد؟

آن حضرت پاسخ داد: ای عبد الرحمن! موسی زره را پوشید و بر قامت او راست آمد، به او عرض کردم که پس از این به چیزی نیاز ندارم». (۱)

امام صادق علیه السلام همیشه سایر فرزندان خود را به امام موسی، سفارش می کرد، عبداللّه بن جعفر از امام موسی بزرگ تر بود و امام صادق را می بینیم که با وی به گفتگو می پردازد و از او می پرسد: چه چیز تو را مانع می شود که همچون برادرت شوی؟ به خدا سوگند که من نور را در چهره اش می بینم.

عبداللّه پرسید: چگونه؟ آیا مگر پدر من و پدر او و اصل من و اصل او یکی نبوده است؟

امام صادق پاسخ داد: «او از نفس من است و تو فرزند منی». (۲)

زندگی امام موسی کاظم از همان اوان کودکی با زندگی دیگران تفاوت داشت و همین نشانه مقام بزرگ اوست. در حدیثی از صفوان



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۱.

۲- (۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۱.

جمـال، یکی از خواصّ شیعه، نقـل شـده است که گفت: از امـام جعفر صـادق علیه السـلام در بـاره صـاحب این امر (امـامت) پرسـیدم. فرمود: صاحب این امر کسـی که لهو و لعب نمی کند. در این حال ابو الحسن (امام موسی کاظم) که کوچك بود به همراه یک برّه و یک بز که هنوز یک سالش تمام نشـده بود، وارد شـد. ابو الحسن به برّه می گفت: برای پروردگارت سـجده کن. پس امام صادق او را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که لهو و لعب نمی کند». (۱)

امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام، با این صـفات ممتاز خویش و همچنین به دلیل سفارشـهایی که پدر بزرگوارش در حق او کرده بود، در میان برادران خود این چنین محبوب رشد و پرورش یافت.

در حدیثی از محمّد بن ولید آمده است که گفت:

از علی بـن جعفر بن محمّـد شـنیدم که می گفت: از جعفر بن محمّـد علیهمـا السـلام شـنیدم که به گروهی از خـواص و یـاران خویش می فرمود:

شما را درباره پسـرم، موسـی، به خیر و نیکی سـفارش می کنم که او برترین فرزندانم و جانشـین و قائم مقام من است و پس از من حجّت خدای عزّ و جل بر تمام خلق است.

علی بن جعفر بسـیار هواخواه برادرش امام موسی کاظم علیه السلام بود و می کوشید آداب و شرایع دینی را از آن حضرت فرا بگیرد. پرسشـهای وی از امام موسـی و پاسـخهایی که به طور شـفاهی از آن حضرت شنیده، بسیار مشهور و معروف است و در باره این موضوع روایات و اخبار بی شماری نیز نقل شده است. (۲)



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۵.

۲- (۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۵.

از آن جا که در روزگار امام صادق تا حـدودی فضای باز فرهنگی ایجاد شـده و معارف اهل بیت علیهم السـلام گسترش یافته بود بیشتر مردم در آن دوره به سوی مـذهب اهل بیت گرائیـده بودنـد تا به مـذاهب دیگر، آینده این مذهب بیشتر نگران کننده جلوه می کرد، زیرا ممکن بود برخی از سـران و رهبران، برای رسـیدن به منصب ریاست و رهبری در شیعه، به طمع می افتادند و چه بسا برخی از فرزندان و نوادگان امام صادق را نیز با خود همگام و همصدا می کردند.

از همین روست که امام ششم همواره و به شّدت بر جانشینی امام موسی پس از خودش تأکید می کرد.

اینچنین بود که برخی منحرف شدنـد و پنداشـتند که پس از امام صادق، پسـر بزرگ آن حضـرت، یعنی اسـماعیل امام است و ادعا کردند که اسماعیل در زمان پدرش از دنیا نرفته بلکه از انظار مخفی شده است!

فرقه قدرتمند اسماعیلیه که پس از نهضت پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ ترین جنبش انقلابی را پایه گذاری کردند و دولتی بزرگ و نیرومند در شمال آفریقا تأسیس کردند، زاده همین عقیده اشتباه بودند!

بدین دلیل بود که امام صادق علیه السـلام پیروان بزرگ و برجسـته اش را بر وفات فرزندش گواه گرفت و بدیشان خاطر نشان ساخت که جانشین به حق او همان امام موسی کاظم است.

از زراره بـن اعین نقـل شـده است که گفت: نزد ابـو عبـداللَّه علیه السـلام رفتم. سـرور فرزنـدانش موسـی در سـمت راست آن حضرت

نشسته بود و رو به روی او تابوتی پوشیده بود. آن حضرت به من فرمود: داوود الرقّی و حمران و ابو بصیر را نزد من حاضر کن. مفضل بن عمر نیز بر آن حضرت وارد شد. من بیرون آمدم و کسانی را که امام دستور احضارشان را داده بود، حاضر کردم. یارانش یکی پس از دیگری وارد می شدند تا آنکه جمعاً سی نفر شدیم.

چون، همه گرد آمدند، امام صادق علیه السلام فرمود: داوود! پرده از چهره اسماعیل بر گیر. داوود پرده از سیمای اسماعیل بر گرفت. آنگاه آن حضرت پرسید داوود! آیا او زنده است یا مرده؟ داوود پاسخ داد: سرورم او مرده است. بدین ترتیب امام پیکر مرده فرزندش را به یکایک یارانش نشان داد تا اینکه به آخرین نفر در مجلس رسید. همه حاضران نیز اعتراف می کردند و می گفتند: سرورم او مرده است. پس امام صادق فرمود: خدایا تو خود گواه باش. سپس دستور داد اسماعیل را غسل دهند و او را حنوط و کفن کنند.

چون کار غسل و حنوط و کفن اسماعیل پایان پذیرفت امام صادق علیه السلام رو به مفضل کرد و فرمود: مفضل! چهره او را بنمایان. مفضل چنین کرد. امام از او پرسید: آیا زنده است یا مرده؟ پاسخ داد: مرده. امام صادق فرمود: خداوندا بر ایشان شاهد باش. سپس اسماعیل را به طرف قبرش بردند و چون او را در قبر نهادند، امام فرمود: مفضل چهره او را بنمایان و از جمعی که حاضر بودند، پرسید: آیا زنده است یا مرده؟ همه پاسخ دادیم: مرده است. پس آن حضرت فرمود: خدایا شاهد باش و شاهد باشند که بزودی باطل گرایان به گمان و تردید خواهند افتاد.

ص: ۱۹

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ سپس به امام موسی علیه السلام اشاره کرد و ادامه داد، وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

سپس به روی او خاک ریختند. امام صادق علیه السلام دو باره از ما پرسید:

این میّت کفن شده حنوط شده مدفون در این قبر کیست؟ گفتیم: اسماعیل.

فرمود: خداوندا شاهد باش. آنگاه دست فرزندش موسی را گرفت و فرمود: او حق است و حق با او و از اوست تا آنکه خداوند زمین و هر کس را که در آن است، وارث شود. (۱)



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۱.

## دوران امامت

### دوران امامت حضرت موسی بن جعفر

مدّت امامت موسی بن جعفر (۳۵) سال بود. آن حضرت از سال ۱۴۸ ه. ق یعنی زمانی که ۲۰ سال داشت تا سال ۱۸۳ ه. ق که در سن- ۵۵ سالگی به شهادت رسید، عهده دار منصب امامت و پیشوایی مردم بود. به این ترتیب او زمان حکومت تعدادی از فرمانروایان عبّاسی را درک کرد. دوران امامت ایشان در زمان سلطنت منصور و همچنین تمام مدّت سلطنت مهدی (۱۰ سال) و سلطنت هادی (یک سال) و زمانی طولانی از حکومت هارون الرشید بود.

حکومت بنی عبّاس در این زمان، دوران شکوه و عظمت خود را طی می کرد تا آنجا که دوران حکومت هارون الرشید را عصر طلایی نام نهاده بودند. بی گمان شوکت واقتدار کشور اسلامی در این دوره با دورانهای پیشین بسیار تفاوت داشت و قابل مقایسه نبود.

درست در همین زمان و در دورانی که امام کاظم علیه السلام، منصب امامت و پیشوایی را عهده دار شده بود، جنبش مکتبی نیز تا حدودی نیرو یافته بود و این امر به آن حضرت اجازه می داد که دست اندرکار ایجاد انقلابی گسترده و فراگیر شود، امّا با وجود این، گویی تقدیر از ظهور انقلاب جلوگیری می کرد و موفقیّت و پیروزی آن را به تأخیر می انداخت.

در روزگار حکومت هارون الرشید، مبارزه میان دستگاه عبّاسی و جنبش مکتبی، به اوج خود رسیده بود. از برخی نصوص و حوادث

ص: ۲۳

تاریخی می توان چنین استنباط کرد که نقشه انقلاب آماده بود و دستگاه عبّاسی، با آنکه در عصر طلایی خویش به سر می برد، امّا در سرکوب و نابودی این انقلاب با شکست رو به رو شده بود، زیرا شمار هواخواهان و یاوران جنبش مکتبی نه تنها در میان مردم رو به افزایش گذارده بود. بلکه این موج به بزرگان دولت رسیده و دامنگیر آنان نیز شده بود و آنان نیز تا اندازه ای به جنبش مکتبی تمایل نشان می دادند.

شاید تلاش مأمون، جانشین هارون الرشید، برای تقرّب جستن به بیت علوی وءبویژه به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام که هارون پدر ایشان (امام موسی کاظم علیه السلام) را به شهادت رسانده بود، تا حدودی از گرایش سران و رجال دولت به جنبش اسلامی پرده بردارد.

حوادثی که می توانند ما را به این واقعیّت هدایت کنند، عبارتند از:

احادیثی در دست است که نشان می دهد مقدّر آن بوده که امام هفتم دست به کار قیام شود و حتّی در میان شیعه این سخن گفته می شود که امام کاظم، قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله است و نمی میرد تا آنکه، خداوند زمین را به دست او، پر از عدل و داد کند، پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده است. از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که گفت به ابو جعفر (امام باقر) گفتم: امام علی می فرمود: «تا هفتاد بلاست و می فرمود: پس از بلا، رفاه و راحت است». اکنون هفتاد سال گذشت، امّا روی رفاه و راحت ندیدم؟

امام باقر پاسخ داد: ای ثابت! خداوند تعالی وقت این امر (قیام قائم) را در هفتاد تعین کرده بود، امّا چون امام حسین علیه السلام به قتل رسید، خشم خدا بر زمینیان شدّت گرفت و قیام را (۱۴۰) سال عقب

انداخت.

پس ما (این سخن را) با شما گفتیم و شما آن را فاش کردید و نقاب از راز بر گرفتید. خدا هم قیام را به تأخیر انداخت و بعد از این وقتی معین برای قیام در نزد ما قرار نداد و خدای آنچه را خواهد محو می کند و آنچه را خواهد نگه می دارد و ام الکتاب نزد اوست.

ابو حمزه ثمالی گوید: این سخن را به امام صادق گفتم. آن حضرت نیز فرمود. آری اینچنین است.

در این باره از داوود الرقی روایتی است. او گوید: به ابو الحسن الرضا عرض کردم فدایت شوم به خدا سوگند در باره امر تو (امامت) در دلم چیزی نیست جز حدیثی که ذریح از ابو جعفر (امام باقر) روایت کرده است. آن حضرت پرسید: آن حدیث چیست؟

گفتم: ذریح می گوید که از ابو جعفر شنیدم که می فرمود: «هفتم ما، قائم ماست، اگر خدا بخواهد».

امام رضا علیه السلام فرمود: «تو راست می گویی و نیز ذریح و ابو جعفر علیه السلام هم درست گفته اند». عرض کردم: به خدا سوگند تردید و گمانم افزون شد.

آن حضرت به من فرمود: ای داوود بن ابی کلده! تو را به خدا اگر موسی پیامبر به آن عالِم نمی گفت: «اگر خدا بخواهد مرا بزودی از صابران می یابی» او از کارهایی که آن عالِم انجام می داد، سؤال نمی کرد. ابو جعفر علیه السلام نیز اگر نگفته بود اگر خدا بخواهد چنان می شد که آن حضرت فرموده بود.

ابو حمزه گوید: در اینجا به سخن او یقین آوردم.

ص: ۲۵

طرفداران جنبش مکتبی در این باره سخنان بسیاری نقل می کردند تا آنجا که خبر به گوش دستگاه حاکمه رسید و در جامعه شیوع یافت.

در پی شیوع این خبر گروهی از افراد مکتبی دستگیر شدند و امام کاظم علیه السلام نیز به زندان افتاد و پس از مدّتی به شهادت رسید». (۱)

اندیشه قیام امام هفتم علیه السلام تا آنجا رواج یافت که دستگاه پس از مسموم ساختن آن امام و به شهادت رساندن ایشان در سیاهچالهای زندان بغداد، از آن به عنوان اعلامیه ای تبلیغاتی بر ضدّ جنبش مکتبی بهره برداری کرد. به این صورت که همه می دانستند که قائم نمی میرد تا آنکه زمین را پس از آنکه از ظلم و بیداد پر شد، از عدل و داد بنا کند و اینک این امام هفتم است که از دنیا رفته است، بنابر این او قائم منتظر نیست!!

دستگاه حاکم می خواست با این تلاشها وجود تناقض را در سخنان رهبران جنبش نشان دهد. از این رو مأموران حکومت بر سر نعش امام کاظم علیه السلام بانگ سر دارند که:

«این موسی بن جعفر است که رافضه می پندارد او نمی میرد. بدو بنگرید» مردم هم بر نعش امام نگریستند. (۲)

واقعیّت آن است که شکست انقلاب یا تأخیر آن و شهادت امامی که به انتظار رهبری او بودند، ضربات سختی به برخی از هواخواهان و اعضای جنبش وارد می کرد و امتحان دشواری برای آنان بود. اگر حکمت و فلسفه این امر بعداً آشکار نمی شد، حکمت این بود که اوضاع سیاسی پس از

ص: ۲۶

---

۱- (۱) تاریخ اسلامی، نگارنده، ص ۲۲۸- ۲۲۹ به نقل از بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۱.

۲- (۲) مقاتل الطالبیّین، ص ۵۰۵.

مرگ هارون، بدون خونریزی، به نفع آنان تغییر کرد.

برخی از سود جویان و شیفتگان ریاست یا ثروت، از این ضربه استفاده کردند و به ساده لوحان چنین گفتند که موسی بن جعفر علیهما السلام نمرده و نمی میرد تا آنکه قیام کند. امام علی بن موسی الرضا در برابر این مذهب ایستادگی و مجاهدتهای بسیار نشان داد تا سر انجام- این مذهب- از بین رفت و جز نامی در تاریخ از پس خود بر جای ننهاد.

مثلًا حدیثی از جعفر بن محمّد نوفلی آمده است که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام، که در پل اربق (۱) بود، رسیدم و به او سلام دادم. سپس نشستم و گفتم:

فدایت شوم برخی گمان می کنند که پدرت زنده است. فرمود: دورغ گفتند.

خدا لعنتشان کند اگر او زنده بود میراثش تقسیم نمی شد و زنانش به نکاح دیگران در نمی آمدند. به خدا سوگند طعم شهادت را چشید همچنان که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را چشید. (۲)

بدین سان رویارویی میان دستگاه قدرت عبّاسی و جنبش مکتبی به اوج خود رسید و اگر آن راز (قیام امام) فاش نمی شد و حکومت اقدام به حبس امام موسی کاظم علیه السلام نمی کرد، انقلابی فراگیر و مجهز طرح ریزی می گشت. پیش از این، در همین خصوص مدارک و شواهد تاریخی ارائه کردیم و اینک برای مزید فایده و توضیح بیشتر، به نقل شواهد دیگر می پردازیم:



---

۱- (۱) از نواحی را مهرمز در خوزستان.

۲- (۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۰.

## حکومت هارون الرشید .. اوج وحشت و ترس

به خاطر اوجگیری گرایشهای مکتبی و افزون شدن احتمالات سقوط نظام عبّاسی هارون الرشید دست به اقدامات وحشتناک بی نظیری در تاریخ مبارزه و رویارویی میان دستگاه قدرت عبّاسی و ائمه اهل بیت علیهم السلام، زد.

تقیّه، مبارزه مخفیانه، در زمان امام موسی کاظم به اوج خود رسیده بود و چه بسا ملقب ساختن او به لقب «کاظم» به شیوه حیات آن حضرت به صورت تقیّه و فرو خوردن خشم و غیظ در برابر دردها و فشار اشاره داشته باشد.

سایر القاب آن حضرت نیز نمایانگر خصوصیّات دوران وی هستند. شیعیان حضرتش را با القاب «العبد الصالح» و «النفس الزکیه» و «صابر» می خواندند، همچنین تنوع کنیه آن حضرت، بر سرّی بودن حرکت در دوران ایشان دلالت می کند. شیعیان، امام کاظم را با کنیه های «ابو الحسن»، «ابو علی»، «ابوابراهیم» و بنابر قولی «ابو اسماعیل» نیز می خواندند.

امام موسی کاظم دیر زمانی در زندانهای بنی عباس به سر برد و شهادت فاجعه آمیز حضرت را جز با شهادت امام حسین علیه السلام نمی توان برابر دانست. این امر حاکی از آن است که دستگاه حاکم از قیام

حضرت کاظم در برابر ظلم و ستم خود، بسیار هراس داشت. دیگر هیچ یک از زمامداران طاغوتی و خود سر نمی خواستند اشتباهی را که یزید بن معاویه در کشتن سید الشهداء بصورت علنی، مرتکب شده بود دو باره تکرار کنند بلکه آنان ترجیح می دادند ائمه را با ترور از میان بردارند تا در برابر مردم مسلمان که همیشه نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارج و احترام و محبّت قائل بودند، خود را بی گناه و بی تقصیر جلوه دهند.

حتّی هارون که امام کاظم را در زندان خود به شهادت رساند، کوشید از ریختن خون آن حضرت برائت جوید و چنین جلوه دهد که امام کاظم به مرگ طبیعی از دنیا رفته و یا سندی بن شاهک، رئیس پلیس او، بدون کسب اجازه از وی، آن حضرت را به قتل رسانده است. (۱)

از اینجا در می یابیم که حکومت اگر از جانب امام کاظم علیه السلام، که کانون مبارزه بود، خیالش آسوده می شد اقدام به کشتن آن حضرت نمی کرد. افزون بر آنکه دستگاه حاکم، به آرامی و به تدریج، بسیاری از رهبران خاندان علوی را به قتل رساند.



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۶- ۲۲۷.

## مبارزه خاندان علوی

در این برهه بیت علوی دوره بس دشوار و توانفرسایی را سپری می کرد، زیرا آنان در برابر جوّ اختناق و ارعاب نظام حاکم سر تسلیم فرود نمی آوردند و در مقابل، روانه زندانهای مخوف بنی عبّاس می شدند و مورد شکنجه های گوناگون قرار می گرفتند. بدین سان حاکمان بنی عبّاس بسیاری از علویّان را به شهادت رساندند.

این امر خود نشانه ای است از نیرو و شوکت مبارزان مکتبی و دلیلی است بر تهدید نظام حاکم از سوی ایشان. همچنین می توان با اتکا بر این دلیل به عمق مصیبتها و فجایعی که این بیت پاک از ناحیه بنی عبّاس و در راه تحقّق رسالت و مکتب الهی متحمّل شدند، پی برد.

از این روست که می بینیم تاکید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهتمام به اهل بیت وی و نیز قلمداد کردن آنها به عنوان وارثانش و محور اهل حق قرار دادن آنان و گفتن این نکته که «حکایت اهل بیت من همچون حکایت کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و آنکه از آن عقب ماند غرق و نابود شد»، بدون دلیل و بیهوده نبوده است!

داستان زیر، برخی از این دشواریهای پیاپی و بزرگی را که بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان فاطمه و علی علیهم السلام گذشته است، بخوبی بیان می کند:

از عبیداللّه بزاز نیشابوری که فردی مُسن بود، روایت شده است که گفت:

میان من و حمید بن قحطبه طائی طوسی معامله ای بود. روزی برای

دیدنش به سوی او سفر کردم. خبر آمدن من به گوش او رسیده بود و وی در همان وقت و در حالی که هنوز من جامه سفر بر تن داشتم و آن را عوض نکرده بودم، مرا احضار کرد. آن هنگام، ماه رمضان و موقع نماز ظهر بود.

چون پیش او رفتم وی را در اتاقی دیدم که در آن آب جریان داشت. بر او سلام کردم و نشستم. او نشست و آفتابه ای آورد و دستهایش را شست و مرا نیز فرمود که دستهایم را بشویم. آنگاه سفره غذا گستردند. من از یاد بردم که روزه هستم و اکنون هم ماه رمضان است، امّا بعداً این موضوع را به یاد آوردم، دست از خوردن کشیدم. حمید از من پرسید: چه شد، چرا نمی خوری؟ پاسخ دادم:

ای امیر! ماه رمضان است و من نه بیمارم و نه عذر دیگری دارم تا روزه ام را بشکنم و شاید امیر عذر یا بیماری داشته باشد که روزه نگرفته است.

امیر پاسخ داد: من علّت خاصّی برای افطار روزه ندارم و از سلامت نیز بر خوردارم. سپس چشمانش پر از اشک شد و گریست.

پس از آنکه امیر از خوردن فراغت یافت، از او پرسیدم: موجب گریستن شما چیست؟! پاسخ داد: هارون الرشید هنگامی که در طوس بود در یکی از شبها مرا خواست. چون بر او وارد شدم، دیدم رو به رویش شمعی در حال سوختن است و شمشیری سبز و آخته نیز دیده می شود. خدمتکار او هم ایستاده بود. چون در برابرش ایستادم سرش را بالا گرفت و پرسید: از امیرالمؤمنین!! چگونه اطاعت می کنی؟ پاسخ دادم: با جان و مال.

هارون سر به زیر افکنده و به من اجازه بازگشت داد.

ص: ۳۱

از رسیدنم به منزل مدّتی نگذشته بود که دو باره فرستاده هارون به نزد من آمد و گفت: امیرالمؤمنین با تو کار دارد.

من پیش خود گفتم: به خدا سوگند می ترسم هارون عزم کشتن مرا کرده باشد، امّا چون نگاهش به من افتاد، شرمنده شد. دو باره در برابر هارون قرار گرفتم، از من پرسید: از امیرالمؤمنین چگونه اطاعت می کنی؟ گفتم با جان و مال و خانواده و فرزند. هارون تبسمی کرد و سپس به من اجازه داد که برگردم.

چون به خانه ام رسیدم مدّتی سپری نشد باز پیک هارون به دنبالم آمده و گفت: امیرالمؤمنین با تو کار دارد.

من باز در پیشگاه هارون حاضر شدم. او که به همان حالت گذشته اش نشسته بود از من پرسید: از امیرالمؤمنین چگونه اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال و خانواده و فرزند و دین.

هارون خندید و آنگاه به من گفت: این شمشیر را بگیر و آنچه این خادم به تو دستور می دهد انجام ده!

خادم، شمشیر را گرفت و به من داد و مرا به خانه ای که در آن قفل بود، آورد. در را گشود، ناگهان در وسط اتاق با چاهی رو به رو شدیم. همچنین سه اتاق دیدم که در همه آنها قفل بود. خادم در یکی از اتاقها را گشود. در آن اتاق با ۲۰ تن پیر و جوان و کهنسال که همگی به زنجیر بسته شده بودند و موها و گیسوانشان (روی شانه هایشان) ریخته بود، مواجه شدیم. خادم به من گفت:

امیرالمؤمنین تو را به کشتن اینان فرمان داده است. همه آنها علوی و از تبار علی و فاطمه بودند. خادم یکی یکی آنها را به سوی من

می آورد و من هم سرهای آنها را به شمشیر می زدم تا آنکه آخرین آنها را نیز گردن زدم. سپس او (خادم) جنازه ها و سرهای کشتگان را در آن چاه انداخت.

آنگاه خادم در اتاق دیگری را گشود. در آن اتاق هم ۲۰ تن علوی از تبار علی و فاطمه به زنجیر بسته شده بودند. خادم به من گفت: امیرالمؤمنین تو را فرموده است که اینان را بکشی. آنگاه خود یکی یکی آنها را به سوی من می آورد و من گردن آنها را می زدم و او هم (سرها و جنازه های آنها را) در آن چاه می انداخت تا آنکه همه آن ۲۰ تن را هم کُشتم. سپس در اتاق سوّم را گشود و در آن هم ۲۰ نفر از تبار علی و فاطمه، با موها و کیسوان پریشان، به زنجیر بودند. خادم به من گفت: امیرالمؤمنین فرموده است که اینان را بکُشی. آنگاه یکایک ایشان را به نزد من می آورد و من هم آنها را گردن می زدم و او هم (سرها و جنازه های آنها را) در آن چاه می انداخت. نوزده نفر از آنها را گردن زده بودم و تنها پیری از آنها باقی مانده بود. آن پیر مرا گفت:

نفرین بر تو ای بدبخت! روز قیامت هنگامی که تو را نزد جدّ ما، رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیاورند تو چه عذری خواهی داشت که شصت نفر از فرزندان آن حضرت را، که زاده علی و فاطمه بودند، به قتل رساندی؟ پس دو دست و شانه هایم به لرزه افتاد. خادم خشمناک به من نگریست و مرا از ترک وظیفه ام منع کرد، پس نزد آن پیر آمدم و او را هم کُشتم و خادم جسد او را نیز در آن چاه افکند!!

اکنون با این وصف که من شصت تن از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته ام، روزه و نماز من چه سودی برایم خواهد داشت حال

ص: ۳۳

آنکه من تردید ندارم که در آتش، جاودان خواهم ماند!! (۱)

## اوضاع دشوار دانشمندان مکتبی و مبارز

دشواریها و شکنجه های دانشمندان بزرگ و هواخواه اهل بیت نیز بسیار سخت بود. مگر آنان «شیعه» آل محمّد صلی الله علیه و آله نبودند؟! به همین دلیل آنها هم باید در بلایا و سختیها، ائمه علیهم السلام را مقتدای خویش قرار دهند.

یکی از این دانشمندان که دچار سخت ترین بلایا شد محمّد بن ابو عمیر ازدی نام داشت که در عین حال دانشمندی گرانقدر به شمار می آمد. او در نزد عامه و خاصّه از همگان مطمئن تر، پرهیز کارتر و عابدتر محسوب می شد. از جاحظ نقل شده که در باره وی گفته است: محمّد بن ابو عمیر، در میان مردم روزگار خویش، در همه امور بی همتا و یگانه بود. همچنین جاحظ در توصیف وی گفته است: او یکی از سران رافضه بود. در روزگار رشید به حبس افتاد تا زمانی که منصب قضاوت را بپذیرد و نیز گفته اند علّت زندانی شدن وی این بوده که شیعیان و یاران امام موسی بن جعفر علیهما السلام را معرفی کند. به همین خاطر آن چنان مورد ضرب نیز قرار گرفت که نزدیک بود به خاطر دردهای زیادی که می کشید اقدام به اعتراف کند. چون محمّد بن یونس بن عبد الرحمن از تصمیم او مطلع شد به وی گفت: از خدا بترس ای محمّد بن ابو عمیر! محمّد، شکیبایی و استقامت به



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۶- ۱۷۸.

خرج داد تا آنکه خداوند نیز زمینه آزادی او را فراهم ساخت.

«کشّی» در رجال خود گوید: محمّد بن ابو عمیر در روزگار حکومت هارون ۱۲۰ ضربه چوب خورد و سندی بن شاهک او را مورد ضرب قرار داد. علّت این امر پیروی او از تشیّع بوده است. او به زندان افتاد و آزاد نشد تا آنکه ۲۱ هزار درهم از مال خود پرداخت.

همچنین روایت شده است که مأمون او را زندانی کرد تا آنکه قضاوت یکی از شهرها را بر عهده او نهاد.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» در این باره نوشته است: او ۱۷ سال دربند بود و در طول این مدّت دخترش کتابهای او را دفن کرد. ۴ سال سپری شد و تمام کتابها از بین رفتند. همچنین گفته اند: دختر محمّد بن ابو عمیر کتابهای پدرش را در اتاقی گذارد و باران آنها را از بین برد. از این رو محمّد، احادیث را از حافظه خویش و نیز از روی آنچه قبلًا برای مردم نقل کرده و در دست آنان موجود بود، نقل می کرد. وی روزگار امام کاظم علیه السلام را درک کرد، امّا از آن حضرت نقل حدیث نکرده است. همچنین روزگار امام رضا و امام جواد را درک کرده و از آنها حدیث نقل کرده است. سر انجام وی در سال ۲۱۷ ه. ق از دنیا رفت. (۱)



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۹. شرح مشیخه فقیه، ص ۵۶- ۵۷.

## نفوذ در دستگاه حکومت

### اشاره

شایـد یکی از روشن ترین دلایل قـدرت جنبش مکتبی در روزگار امام کاظم علیه السـلام گسترش نفوذ عناصـر این جنبش در دسـتگاه حکومت و برخی از نهادهـای رسـمی آن بوده باشـد و بعیـد نیست که رأس نظام نیز از این حرکت و هواداری دسـت اندرکارانش از اهل بیت علیهم السـلام و لو بطور اجمالی مطلع بوده است، امّا به خاطر وجود علل و عواملی از کودتا علیه آنان احساس ناتوانی می کرده است.

پیش از نقل برخی از ماجراهای تاریخی در باره این نفوذ بایـد بـدانیم که اسـتحکام شـبکهّ سازماندهی که جنبش مکتبی از آن سود می برد و توانسـته بود عناصر خود را در سطوح مختلف و در نهادهای گوناگون و حساس نظام جای دهد می تواند نمونه خوبی برای سازمانها و تشکیلات مکتبی در هر جا قلمداد شود.

۱- به نظر می رسد که برخی از استانداران و یا به تعبیر آن روز، والیان، به جنبش وابسته بودند. به عنوان مثال شهر ری یکی از مراکز اهل سنّت در آن روزگار بود، با وجود این والی این شهر در جرگه

دوستداران و هواخواهان اهل بیت جای داشت. این نکته را می توان از کتاب «قضاء حقوق المؤمنین» نوشته ابو علی بن طاهر الصوری به اسنادش از مردی از اهالی ری دریافت. وی در این کتاب گوید: یکی از کُتّاب یحیی بن خالد بر ما والی شد. مقداری بقایای خراج از او بر عهده ام بود که اگر آن را مطالبه می کرد فقیر می شدم. می ترسیدم که او مرا به پرداخت خراج مجبور سازد و مرا از نعمت و رفاهی که در آن بودم محروم کند. به من گفته شد: او (والی) پیرو این مذهب (شیعه) است، امّا من ترسیدم که پیش او بروم، زیرا اگر این خبر نادرست بود به وضعی که از آن بیم داشتم، گرفتار می شدم. اوضاع بدین گونه بود تا آنکه به خدا پناه بردم و به زیارت خانه خدا رفتم و مولایم امام موسی بن جعفر علیهما السلام را زیارت کردم و از حال خود پیش آن حضرت زبان به شکایت گشودم. آن حضرت پس از شنیدن عرایض من مکتوبی اینچنین نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بدان که خداوند را در زیر عرش سایه ای است که کسی در زیر آن سکنی نمی گزیند مگر آنکه فایده ای به برادرش رساند و یا مشکل او را بر طرف سازد و یا دل او را شاد کند و این برادر توست. والسلام

پس از گزاردن حج به شهر خود بازگشتم و شبانه به نزد والی رفتم و از او اجازه حضور طلبیدم و گفتم: من پیک امام موسی بن جعفر علیهما السلام هستم. یحیی خود پا برهنه آمد و در را به رویم گشود و مرا بوسید و در آغوش گرفت و میان دو چشمم را بوسه داد. هر بار هم که از من درباره دیدن امام می پرسید، همین کارها را تکرار می کرد و چون او را از سلامت

حال امام مطلع ساختم، شاد شـد و خـدا را سپاس گفت سـپس مرا به خانه اش داخل کرد و در بالای اتاق نشانیـد و خود رو به رویم نشـست. نـامه ای را که امـام خطاب به او نوشـته و به دست من داده بود به وی تسـلیم کردم. او ایسـتاد و نامه را بوسـید و خوانـد. سـپس پول و لباس طلبیـد. پولها را دینار دینار و درهم درهم و جامه ها را یک به یک با من تقسـیم کرد و حتّی قیمت اموالی را که تقسـیم آنها نا ممکن بود به من پرداخت. او هر چه که به من می داد، می پرسید: برادر آیا تو را شاد کردم؟ و من پاسخ می دادم: آری به خدا تو بر شادی من افزودی. سـپس نام مرا از لیست بدهکاران مالیات حذف کرد و نوشـته ای مبنی بر معـافیت از پرداخت آن به من داد. من نیز با او خـدا حافظی کردم و بازگشـتم. با خود گفتم که من از جبران خـدمات این مرد ناتوانم جز آنکه وقتی در سال آینـده به حج رفتم، برایش دعا کنم و چون امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام را دیدم از آنچه او با من کرد، آگاهش سازم. چنین کردم و مولایم صابر- امام هفتم- علیه السلام را دیدم و از آنچه میان من و آن مرد گذشته بود، سـخن گفتم. سیمای آن حضـرت از شـادی می شـکفت. عرض کردم: سـرورم! آیا این خبر موجب خوشـحالی شـماشد؟ فرمود: آری. به خدا این خبر مرا و امیرالمؤمنین و جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، و خدای متعال را مسرور کرد. (۱)

۲- علی بن یقطین وزیر خلیفه بود و بر سـرزمین پهنـاور اسـلامی در آن روزگـار اشـراف و نظارت داشت. وی یکی از نزدیک ترین مشاوران هارون الرشید بود و در عین حال در سر هوای دوستی با خاندان پیامبر صلی الله



۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۴.

علیه و آله داشت. (۱)

ما به خواست خداوند برخی از روایاتی را که بیانگر مواضع علی بن یقطین هستند و نیز روایاتی را که نشان می دهند سیاست تقیّه یا پنهانکاری، سیاستی مقطعی و موقت نیست و به مثابه استراتژی کار دراز مدّت است، نقل می کنیم.

شاید نظر ائمه علیهم السلام آن بوده که جا دادن افراد خود به هر شکل در مراکز حکومت بهترین وسیله برای اصلاح وضع امّت است. از این رو آنان نیازی به ایجاد تغییر سریع در رأس هرم قدرت و عهده داری مستقیم مسئولیّتهای حکومت احساس نمی کردند و از طرفی تا زمانی که امّت از نظر تربیتی به آن پختگی لازم نرسند نمی توانند عهده دار نظامی الهی که مورد نظر ائمه اهل بیت علیهم السلام است، باشند.

به عبارت دیگر، استراتژی «مخالفت» با نظام حاکم از طریق نفوذ به مراکز و نهادهای حساس و سلب قدرت نظام از داخل از جانب مخالفان، شاید در چنین شرایطی



---

۱- (۲) علی بن یقطین بن موسی، ساکن بغداد و اصلًا کوفی بود. او مولای بنی اسد و کنیه اش ابو الحسن بود و او از چهره های بارز و سر شناس این طایفه به شمار می آمد. امام کاظم علیه السلام بهشت را برای او تضمین کرده و ضامن شده بود که آتش دوزخ او را نخواهد سوزاند. در کتاب رجال کشّی احادیثی است که بر عظمت شان و جلالت قدر او دلالت می کنند. او اموال فراوانی که شاید یکصد تا سیصد هزار بوده نزد امام کاظم می برده است. او در هر سال کسانی را به نیابت از خویش به حج می فرستاد. در یکی از سالها بنابر آماری که گرفته بودند ۱۵۰ یا ۳۰۰ نفر به جای او حج به جای می آوردند و او به برخی از اینان مثل کاهلی و عبد الرحمن بن حجّاج ده هزار و به برخی ۲۰ هزار درهم عطا می کرد و کمترین مبلغی که برای این کار می پرداخت هزار درهم بود. او صاحب کتابهایی نیز بود که فرزندش حسن و احمد بن هلال آنها را از وی روایت کرده اند. در سال ۱۸۲ ه ق در زمانی که امام کاظم در زندان هارون در بغداد به سر می برد، دنیا را بدرود گفت. باتلخیصی از شرح مشیخه من لایحضره الفقیه، ص ۴۷ وحاشیه بحارالانوار، ج ۴۸، ۱۷۸.

بهترین استراتژی به شمار آید.

## الف- ماجرای «جُبّه»

در همان هنگامی که علی بن یقطین به هارون الرشید نزدیک بود، جاسوسان و خبر چینان هارون همواره او و دیگر وزیران حکومت را زیر نظر داشتند، زیرا کابوس هواداری وزیران هارون از امام بر حق، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، شبانه روز او را عذاب می داد، امّا دانش الهی ائمه اهل بیت اجازه نمی داد که هارون جرمی را در حق علی بن یقطین ثابت کند. از طرفی انضباط علی بن یقطین و شدّت پای بندی او به اوامر فرماندهی فرصتهای بسیاری را از هارون، در این باره سلب می کرد. از جمله این فرصتها همین جریان «جُبّه» است که در زیر به شرح آن می پردازیم:

ابراهیم بن حسن راشد از ابن یقطین نقل کرده است که گفت: پیش هارون الرشید بودم که هدایای پادشاه روم را برایش آوردند. در میان این هدایا جُبّه سیاه و ابریشمین و طلا بافتی نیز بود که از آن بهتر، چیزی ندیده بودم. بدان جُبّه می نگریستم و هارون هم آن را به من بخشید و من نیز آن را خدمت ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) فرستادم ۹ ماه از این ماجرا گذشت. روزی بعد از آنکه با هارون ناهار خوردم از پیش او برگشتم. چون وارد خانه شدم پیشکارم که جامه ام را با بقچه ای روی دست گرفته بود نامه ای را که مُهر آن هنوز خشک نشده بود، جلو آورد و گفت: مردی همین حالا اینها را به من داد و گفت: زمانی که مولایت به خانه آمد اینها را به او بده. مُهر

نامه را شکستم و دیدم که نامه از سرورم امام موسی کاظم علیه السلام است. در آن نامه نوشته شده بود: اینک زمانی است که تو به این جُبّه نیازمندی لذا آن را برایت فرستادم چون گوشه بقچه را کنار زدم، همان جُبّه را دیدم و شناختم. در همین اثنا خدمتکار هارون، بدون کسب اجازه بر من وارد شد و گفت:

امیرالمؤمنین تو را طلبیده است. پرسیدم: چه حادثه ای رخ داده؟

گفت: نمی دانم.

من سوار شدم و نزد هارون رفتم. عمر بن بزیع رو به روی هارون ایستاده بود. هارون از من پرسید: با آن جُبّه ای که به تو بخشیدم چه کردی؟ گفتم:

امیرالمؤمنین جبّه ها و چیزهای بسیاری به من عطا کرده است، منظور کدام یک از جُبّه هاست؟ هارون گفت: آن جُبّه ابریشمین سیاه رنگ رومی طلا بافت؟

گفتم: با آن کاری نکردم. جز آنکه برخی اوقات آن را در بر می کنم و با آن چند رکعتی نماز می گزارم. همین چند لحظه پیش که از خانه امیرالمؤمنین به منزل خویش رفتم آن را طلبیدم تا بر تن کنم .. هارون به عمر بن بزیع نگریست و گفت: بگو آن را بیاورند. من پیشکارم را فرستادم تا جُبّه را بیاورد. چون هارون جُبّه را دید به عمر گفت: بعد از این سزاوار نیست که بر ضدّ علی بن یقطین سخنی بگویی. سپس دستور داد پنجاه هزار درهم به من بپردازند. من نیز پولها و جُبّه را به خانه ام بردم. علی بن یقطین در ادامه نقل این ماجرا گفت: شخصی که از من نزد هارون، بد گویی کرده بود پسر عمویم بود، امّا خداوند الحمد للّه رو سیاهش کرد و دروغگویش جلوه داد. (۱)



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۵۹- ۶۰.

### ب– مخفی بودن تماسها

ممکن است این پرسش مطرح شود که با وجود چنین جوّی، ارتباط میان امام علیه السلام و شیعیان وی که سعی در پوشیده نگه داشتن گرایشهای خود داشتند، چگونه حاصل می شده است؟

ما در باره چگونگی بر قراری این ارتباطات، جزئیات چندانی در دست نداریم، امّا پژوهشگران می توانند این جزئیات را از لابه لای برخی از اخبار پراکنده به دست آورند. نحوه کار یک مورخ در این باره همچون شیوه کار یک کار شناس امور کشاورزی است چنین کار شناسی اگر در کار خود مهارت داشته باشد می تواند با دیدن یک سیب، به نوع خاک، آب، هوا، بذر، کود و ... که موجب پرورده شدن این میوه شده اند، پی ببرد. مورخ نیز می تواند با غور و تأمل در ابعاد واقعه تاریخی، به جزئیات و اطلاعات بیشتری دست یابد.

به عنوان نمونه حادثه تاریخی زیر می تواند نمایانگر تماسهای مخفیانه میان ائمه علیهم السلام و پیروانشان باشد:

از محمّد بن مسعود، حسین بن اشکیب، بکر بن صالح، اسماعیل بن عباد قصری، اسماعیل بن سلام و فلان بن حمید روایت شده است که گفتند: علی بن یقطین به ما پیغام داد که برای سفر دو مرکب بخرید و از بیراهه در سفر شوید. او همچنین اموال و نامه هایی به ما داد و گفت: به سفر خود ادامه دهید تا آنکه اموال و نامه ها را به دست ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام برسانید و نباید کسی از کار شما مطلع شود. ما به کوفه در آمدیم و دو

مرکب خریـدیم و تـوشه ای هم مهیّا کردیم و از بیراهه عـازم سـفر شـدیم چـون به بطن الرمه رسـیدیم، مرکبهـای خود را نگه داشتیم و برای آنها علف ریختیم و خود نیز نشـستیم تا چیزی بخوریم. در این حال بودیم که ناگهان دیـدیم سواری به سوی ما می آید. چون سوار به ما نزدیک شد دریافتیم که ابو الحسن امام موسی علیه السلام است.

برخاستیم و بر او درود فرسـتادیم و نامه ها و اموالی را که همراه داشتیم به او تسـلیم کردیم. آن حضرت نیز از آستین جامه اش نـامه هـایی بیرون آورد و به مـا داد و گفت: این پاسـخ نامه های شـماست عرض کردیم: توشه ما تمام شـد اگر اجازه دهیـد به مـدینه در آییم تا هم به زیارت مرقـد رسول خدا صـلی الله علیه و آله رویم و هم آذوقه فراهم کنیم. آن حضـرت فرمود: آذوقه ای که همراه دارید، بیاورید. آذوقه خود را برای آن حضـرت آوردیم و ایشان آن را با دسـتهایش بر هم زد وگفت: این مقدار شما را تا کوفه می رسانـد و امّا در باره زیارت مرقـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله باید بدانید که شـما او را دیده اید. من با آنها نماز صبح را گزاردم و می خواهم نماز ظهر را با ایشان به جای آورم. شما دو تن در پناه خدا باز گردید. (۱)

ص: ۴۳

---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۳۵. به نظر می رسـد که امام بـدلیل آنکه آن دو نفر جانشـین پیامبر را دیـده بودنـد، آنها را از زیارت مرقد پیامبر منصرف ساخت و دستور داد که بازگردند.

### ج– تقیه حتّی در وضو گرفتن

تلاشـهای خبر چینان و جاسوسان رژیم در افشای ماهیّت علی بن یقطین با شـکست رو به رو شـد. از این رو هارون در صدد بر آمد تا علی بن یقطین را شخصاً زیر نظر بگیرد، امّا تلاش او نیز، بنابر آنچه که در روایت زیر آمده است، به شکست انجامید:

محمّد بن اسـماعیل از محمّد بن فضل روایت کرده است که گفت: در باره مسح پاها در وضو میان اصحاب ما اختلاف پدیدار شد که آیا مسح پاها از انگشتان تا کعبین است یا بر عکس؟

علی بن یقطین نامه ای را به امام موسـی کاظم علیه السـلام نوشت و در آن از اختلاف اصـحاب در باره مسـح پاها جویا شـد و عرض کرد: چنانچه صـلاح می دانید، نظر خود را در این باره به من بنویسـید تا ان شاء اللّٰه بر آن عمل کنم. امام در پاسخ به او نوشت: آنچه که در باره اختلاف اصـحاب در خصوص وضو گفته بودی، دانستم. وضو این گونه است تو را بدان امر می کنم. سه بـار آب در دهـان و سه بار آب در بینی می گردانی. صورتت را سه بار می شویی و محاسـنت را به هنگام وضو با دست از هم باز می کنی. تمام سرت و ظاهر گوشها و درون آنها را نیز دست می مالی و سه بار پاهایت را تا کعبین می شویی و نباید با این حکم مخالفت کنی. چون نامه آن حضـرت به دست علی بن یقطین رسـید، از آنچه در آن آمده بود شگفت زده شد، زیرا تمام شـیعیان بر خلاف این نظر اجماع داشـتند، امّا علی بن یقطین گفت: سـرورم بدانچه فرموده داناتر است و من فرمان او را به جای

می آورم. از آن پس او وضـو را همـان گـونه می گرفت که امـام به او دسـتور داده بـود و به خـاطر فرمـانبرداری از امـام مورد مخالفت بسـیاری از شـیعیان قرار گرفت. از طرفی سـخن چینان نزد هارون رفتند و به وی گفتند: علی بن یقطین را فضی و با تو مخالف است.

هارون به یکی از نزدیکانش گفت: پیش من در باره علی بن یقطین و مخالفت او با ما و تمایلش به شـیعه بسیار سخن گفته اند حـال آنکـه مـن در خـدمتگزاری او تقصـیری نمی بینم و بارهـا او را آزمـوده ام، ولی از آنچه وی را بـدو متهم می کننـد اثری ندیدم! دوست دارم وضع او را چنان که خودش هم پی نبرد زیر نظر بگیرم تا حقیقت کار او بر من معلوم شود.

به او گفته شـد: رافضـیان در وضو با جماعت (اهل سنّت) اختلاف دارند و وضو را به تفصـیلی که جماعت بدان اعتقاد دارند، نمی گیرند آنان معتقد به شسـتن پاها در وضو نیستند. او را در این مورد بیازما آن چنان که خودش هم پی نبرد. هارون گفت: چنین کنم. این کار وضع او را روشن می کند.

هارون مدّتی دست از علی بن یقطین برداشت و به او کاری در خانه سپرد.

چـون وقت نمـاز فرا رسـید، علی بن یقطین در یکی از اتاقهـای خـانه خلوت کرد تـا وضو بگیرد و نمـاز بگزارد. در این هنگـام رشـید در پس دیوار اتـاق ایسـتاد چنان که می توانست علی بن یقطین را ببینـد و در ضـمن خودش را هم از دیـد او پنهان نگاه دارد. علی آب خواست. سه بـار مضـمضه و سه بار اسـتنشاق کرد و صورتش را سه بار شـست و محاسـنش را از هم باز کرد و دستانش را سه بار از انگشتان تا آرنجها شست و سر و گوشش را مسح کرده

پایش را نیز شست.

هـارون الرشـید نـاظر تمـام این صـحنه بود. چون شـیوه وضو گرفتن علی بن یقطین را دیـد نتوانست خویشـتنداری کنـد. لـذا از مخفیگاه خود بیرون آمـد و علی او را دید. هارون بانگ بر آورد: ای علی بن یقطین هر کس گمان کند که تو رافضـی هستی، دروغ می گوید!!

بـدین ترتیب موقعیّت علی بن یقطین در نزد هـارون تثبیت شـد. پس از این واقعه نـامه ای از جانب امام موسـی بن جعفر علیهما السلام خطاب به علی بن یقطین رسید که متن آن چنین بود:

از حالاـ آن گـونه وضو بسـاز که خداونـد فرموده است. یـک بـار شسـتن صورت واجب و بـار دوّم به منزله تکمیـل آن است. دستهایت را از آرنج تا انگشتان بشوی و با تری حاصل از وضویت جلوی سر و روی پاهایت را مسح کن. اینک بیمی که بر تو بود، مرتفع شد. و السلام. (۱)

۳- مسـیّب، جانشـین رئیس شـرطه (رئیس شـهربانی) حکومت یعنی سـندی بن شاهک بود. مسیّب مأمور زندان امام کاظم علیه السـلام بود و چنان که از برخی متون تاریخی فهمیـده می شود از هواخواهان آن حضـرت به حساب می آمد و اوامر امام را به پیروانش می رساند.

در واقع بسیاری از کسانی که امام پیش آنها زندانی بود، به خاطر دیدن



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۳۸- ۳۹.

معجزات آن حضرت قایل به امامت و ولایت او بودند بشّار بنده سندی بن شاهک در این باره می گوید:

من یکی از سرسخت ترین دشمنان آل ابوطالب بودم. روزی سندی بن شاهک مرا خواست و گفت: من می خواهم تو را به کاری بگمارم که هارون با اطمینان مرا بر آن گمارده است. گفتم: در این صورت هیچ چاره ای ندارم.

سندی بن شاهک گفت: این موسی بن جعفر است که هارون او را به من سپرده است و من تو را به پاسبانی از او گماشتم. بشّار گوید: سندی بن شاهک، موسی بن جعفر را بدون خانواده در اتاقی محبوس کرد و مرا بر او گماشت. من چندین قفل بر در اتاق زدم و چون در پی کاری روانه می شدم، همسرم را به پاسبانی می گذاشتم و او از آنجا تکان نمی خورد تا من باز می گشتم. بشّار در ادامه گوید:

خداوند بغض و کینه ام به آن حضرت را مبدل به مهر و محبّت کرد.

روزی آن حضرت مرا طلبید و گفت: به زندان قنطره برو و هند بن حجّاج را بخواه و به او بگو: ابو الحسن تو را فرمود به سوی او بروی. او تو را می راند و بر تو بانگ می زند، چنانچه این کار را کرد به او بگو: من این خبر را به تو گفتم و پیغام امام را به تو رساندم. اگر می خواهی آنچه را که گفته انجام ده و اگر هم نمی خواهی کاری نکن و سپس او را واگذار و باز گرد.

بشّار گوید: من در پی اطاعت از فرمان امام بیرون آمدم، قفلها را همچنان که بود بر در زدم و همسرم را در کنار در نشانیدم و به او گفتم: تکان نخور تا باز گردم.

به طرف زندان قنطره رفتم و بر هند بن حجّاج وارد شدم و گفتم:

ابو الحسن خواسته است که به سوی او روی. هند بر من بانگ زد و مرا راند.

من نیز به او گفتم:

من پیغام را به تو رساندم تو اگر می خواهی انجام بده و اگر نمی خواهی کاری مکن. سپس بازگشتم و او را ترک کردم و به نزد ابو الحسن آمدم. همسرم همچنان در کنار در نشسته بود و درها هم بسته بود. من یک به یک قفلها را باز کردم تا به زندان امام رسیدم. آن حضرت را دیدم و ماجرا را باز گفتم. امام کاظم علیه السلام فرمود: آری او نزد من آمد و رفت!!

پیش همسرم بازگشتم و از او پرسیدم: آیا پس از من کسی آمده و وارد این اتاق شده است؟ پاسخ داد: به خدا سوگند نه. من از این در فاصله نگرفتم و این قفلها تا زمانی که تو آمدی، باز نشد!! (۱)



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۴۱.

## معجزات و دانش امام کاظم علیه السلام

### معجزات امام

میـان انـدیشه غلوّ که از طرف مسـلمانان بشـدّت مردود اعلاـم شـده بـا اعتقاد به کرامت اولیاء اللَّه و اجابت دعای آنها از سوی خداوند و حقیقت نگری ایشان با عنایت خداوند، تفاوت بسیار بزرگی وجود دارد.

انـدیشه غلوّ، فرد را تا مرتبه خدایی بالا می برد و چنین است که می بینید خداوند در بندگانش حلول می کند و در عوض بنده جای خدا را می گیرد و مقدّرات را از ناحیه خود می پندارد.

امّا اعتقاد به اعجاز اولیاء اللَّه منعکس کننده توحید ناب است، زیرا وجود هرگونه تحوّل ذاتی در شـخص پیامبر یا امام و یا ولی را مردود می شـمارد. این اعجاز در واقع بدین معنی است که خداوند بندگان مخلص خویش را بر سایر بندگان برتری بخشیده و آنها را با دادن علم و یا قدرت مورد کرامت قرار داده است.

در زمانی که می بینیم آیات قرآنی، خدای را تقدیس و تسبیح می کند و از ناممکن بودن حلول او در چیزی یا شخصـی سخن می گوینـد و اعتقادات شـرک آمیز را محکوم می کند، معجزات پیامبران علیهم السـلام را که نشانگر کرامت آنان در پیشـگاه خداست، به ما یاد آور می شود، چرا که خداوند این

معجزات را بر دست ایشان جاری می کند.

خداوند سبحان در باره عیسی بن مریم علیه السلام می فرماید:

وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱).

«و پیامبری را- عیسی- به سوی بنی اسرائیل فرستادیم که به آنان گوید من برای شما نشانه ای از پروردگارتان آورده ام. من برای شما از گل، مجسمه مرغی می سازم و در آن می دمم و آن مجسمه به اذن خدا پرنده می شود و کور و مبتلا به پیسی را شفا می دهم و مردگان را به اذن خداوند زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه هایتان انبار می کنید شما را خبر می دهم. همانا برای شما در این (معجزات) آیتی است، اگر مؤمن باشید.»

تکرار واژه «باذن اللّه» در آیه فوق نمایانگر آن است که این معجزات به معنی حلول خداوند در جسم عیسی نبود تا بدین وسیله بخواهیم او را فرزند خدای سبحان قلمداد کنیم. سبحانه و تعالی عمّا یقوله المشرکون بلکه نشان می دهد که خداوند هر چیزی را که بخواهد و هرگونه و هر وقت که اراده فرماید، به بنده خویش عطا می کند.

عقیده مسلمانان در مورد امامان علیهم السلام و اولیا چنین است که خداوند با برخوردار ساختن آنان از علم و قدرت، به ایشان کرامت ارزانی فرموده است. این سخن از ژرفای عقیده توحید بیرون می آید. آیا خداوند نمی تواند بنده صالح و مطیع خود را یاری رساند که بر اسرار غیب آگاهش سازد؟ و اگر بنده ای مطیع خدا باشد و مخلصانه او را بپرستد چرا پروردگار این کرامت را بدو نبخشد؟ آیا مگر خداوند توبه کنندگان



---

۱- (۱) سوره آل عمران، آیه ۴۹.

و پـاکیزه خواهـان و متوکّلاـن را دوست نمی دارد؟ و آیـا مگر به فرمانبردارانش دوستی و پرسـتندگان و نیکو کاران و صـدقه دهندگان دوستی نمی ورزد و پرهیز کاران را کرامت نمی دهد و بر بندگان شکیبا و پایدارش، چنان که بیشتر سوره های قرآن کریم می خوانیم، درود و ثنا نمی فرستد؟

کسانی که منکر تأییدات الهی به بندگان صالح خدا، بویژه ائمه معصومین هستند و در باره معجزات آنان به گمان و تردید می افتند، در واقع به روح و باطن قرآن و بزرگ ترین مفاهیم این کتاب آسمانی کفر می ورزند.

محتوای اصـلی مکاتب الهی اعتقاد بـدین نکته است که خداونـد بر مسـند قـدرت تکیه دارد و هر چه اراده فرماید به انجام می رسانـد و کردارش جز بـا اتّکـا بر حکمت بالغه نیست. این حکمت در پاداش به نیکو کاران و کیفر بـدکاران خلاصه می شود. اگر بـدکاران و خوش کرداران در پیشگاه خداونـد یکی بودنـد و او مؤمنان را یاری نمی کرد و کافران و منافقان را به ذلّت و پستی نمی کشاند، آنگاه ایمان به قدرت و حکمت او چه سودی در برداشت؟!

امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام این گونه بود. او ملازم با قرآن بود و در زمانه خویش عابـدترین بنـده خـدا و بزرگ ترین فرمانبر پروردگار به شمار می آمد.

آن حضـرت صاحب معجزات و کراماتی بود که از طرف تمام مسلمانان به تأیید رسیده است (۱)، ولی ما با توجّه به گنجایش این کتاب



---

۱- (۱) علاقه مندان می توانند برای اطلاع بیشتر در این باره به بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹- ۱۰۰ مراجعه فرمائید.

تنها به نقل برخی از این معجزات می پردازیم:

۱- خداونـد بنده صالح خویش، امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام، را به برکت توکّل و ارتباط آن حضـرت با خدا از چنگ زمامداران ستمگر رهانید.

در حدیثی از عبیداللّه بن صالح آمده است که گفت: حاجب فضل بن ربیع از فضل بن ربیع نقل کرد که گفت:

شبی با یکی از کنیزانم در بستر بودم. نیمه شب بود که صدای حرکت در را شـنیدم. بیمناک شدم. کنیز گفت: شاید تکان در، به خاطر وزش باد باشـد. دیر زمانی نگـذشت که دیـدم در اتاقی که در آن خفته بودیم باز شد و نا گهان «مسـرور کبیر» بر من وارد شد و بدون آنکه به من سلام دهد، گفت: امیرالمؤمنین با تو کار دارد.

من از خودم نا امیـد شـدم و گفتم: این مسـرور است که بـدون اجازه و بی اینکه سـلام گویـد بر من وارد شد. این نشانه مرگ است. احتیـاج به غسـل داشـتم امّـا جرأت نکردم از او بخواهم که برای این کار به من مهلت دهـد. کنیزم چون متوجّه حیرت و شگفتی من شد، گفت: به خداوند عزّ و جل توکّل کن و برخیز.

برخاستم و جامه در بر کردم و با مسرور بیرون آمدم تا به خانه هارون رسیدیم. بر او سلام دادم. امیرالمؤمنین!! در بسترش خفته بود، پاسـخم را داد. من از پـا افتـادم. او پرسـید: آیـا ترسـیدی؟ عرض کردم: آری ای امیرالمؤمنین. هـارون سـاعتی مرا به حـال خویش وانهاد تا آرام گرفتم. سپس گفت: به زندان ما برو و موسی بن جعفر بن محمّد را بیرون آرو سه هزار درهم به او بده و پنـج خلعت بـدو ببخش و بر سه مرکب بنشـانش و او را در اقـامت پیش ما و یا رفتن از نزد ما و اقامت در هر شـهر و دیاری که می خواهد و دوست دارد، مخیّر کن.

ص:

گفتم: ای امیرالمؤمنین! آیا دستور می دهی موسی بن جعفر را آزاد کنم؟

گفت: آری. من سه مرتبه دیگر این سؤال را از هـارون پرسـیدم و او پاسـخ داد: بلی. وای بر تـو! آیـا می خـواهی نقض پیمـان کنم؟ گفتم: کدام پیمان ای امیرالمؤمنین؟ پاسخ داد: در بستر بودم که ناگهان شخص سیاه چرده ای که میان سیاهان هیچ کس را از او بزرگتر ندیـده بودم، بر من ظاهر شـد و روی سـینه ام نشـست و دست بر گلویم نهاد و گفت: آیا موسـی بن جعفر را به ستـم در بنـد کرده ای؟ گفتـم: او را آزاد می کنم و بـدو خلعت و تحفه هـایی می بخشم. سـپس او از من برای این کـار پیمـان گرفت و از روی سینه ام برخاست. نزدیک بود قبض روح شوم!

فضل گوید: من از نزد هارون بیرون آمدم به دیدار امام موسـی بن جعفر که در زندان بود رفتم. او را دیدم که به نماز ایسـتاده است. نشسـتم تـا سـلام نمـاز را گفت. آنگـاه سـلام امیرالمؤمنین را به او رسانـدم و از آنچه هـارون در باره او به من گفته بود، آگاهش ساختم. سپس هدایایی را که هارون گفته بود به وی دادم.

حضـرت موسـی بن جعفر به من گفت: اگر هـارون تو را به کـاری جز این فرمـان داده، به انجام رسان. گفتم: نه به حق جـدّت رسول خدا او مرا جز به این کار فرمان نداده است.

حضـرت فرمود: من به خلعت یـا چهار پایان و مالی که حقوق مردم در آنها باشـد، نیازی نـدارم. من پاسـخ دادم: تو را به خـدا سوگند که این هدایا را رد مکن که هارون خشمگین می شود. آنگاه او فرمود: هر کاری که تو مایلی انجام بده.

سپس من دست او را گرفته از زندان بیرونش بردم به او عرض کردم:

ای فرزند رسول خدا به من بگو که چگونه در نزد این مرد (هارون) به این درجه از احترام رسیدی که من به خاطر مژده آزادی که به تو دادم و نیز به خاطر کاری که خداوند به وسیله من برای تو انجام داد، بر گردن تو حق دارم؟

او پاسخ داد: شب چهار شنبه پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. او از من پرسید: ای موسی آیا تو محبوسی و مظلومی؟ عرض کردم: آری ای رسول خدا محبوس و مظلومم. آن حضرت سه بار این عبارت را تکرار کرد و آنگاه فرمود:

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۱).

«و ندانم شاید این آزمایشی باشد شما را با بهره مندیی تا زمانی.»

فردا را روزه بگیر و آن را به روزه پنج شنبه و جمعه متصل کن و چون هنگام افطار فرا رسید دوازده رکعت نماز بگزار در هر رکعت یک بار سوره حمد و ۱۲ بار سوره قل هو اللّٰه احد را بخوان. چون ۴ رکعت نماز گزاردی سجده کن و بگو:

یا سابِقَ الْفُوْتِ، یا سامِعَ کُلِّ صَوْتٍ، یا مُحْیِی الْعِظامَ وَهِی رَمیمٌ بَعْدَ الْمَوْتِ، أَسْأَلُکَ بِإِسْمِکِ الْعَظیمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تُصَلِیَ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکِ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبینَ الطَّاهِرینَ وَأَنْ تَجْعَلَ لِی الْفَرَجَ مِمَّا أَنا فیهِ.

من نیز چنین کردم و نتیجه همین شد که خود دیدی».

۲- امام موسی الکاظم علیه السلام برای رهایی یکی از پیروانش از بیداد هارون دعا کرد و خداوند هم دعایش را مستجاب فرمود. در این باره از صالح بن واقد طبری روایت شده است که گفت: بر امام موسی بن جعفر علیه



---

۱- (۱) سوره انبیاء، آیه ۱۱۱.

السلام وارد شدم. او به من فرمود: ای صالح! این ستمگر (هارون) تو را فرا می خواند و به بند می کشد و از تو درباره من پرس و جو می کند به او پاسخ بده که من موسی بن جعفر را نمی شناسم چون در بند شدی بگو هر کسی که می خواهی او را از زندان برون آوری پس به اذن خداوند بیرونش خواهم آورد.

پس از مدّتی هارون مرا از طبرستان فرا خواند و پرسید: موسی بن جعفر چه کرد؟ به من خبر رسیده که او نزد تو بوده است. گفتم: من در باره موسی بن جعفر چه می دانم؟ ای امیرالمؤمنین تو از من به او و مکانی که در آن است آگاه تری. هارون گفت: او را به زندان ببرید. به خدا سوگند در یکی از شبها در حالی که سایر زندانیان خفته بودند من ایستاده بودم که ناگهان شنیدم یکی می گوید: ای صالح. عرض کردم: لبیک. گفت: آیا بدین جای آمدی؟ گفتم:

آری سرورم. گفت: برخیز و در پی من بیرون آی. من برخاستم و بیرون شدم.

چون به راهی رسیدیم فرمود: ای صالح! قدرت، قدرت ماست و آن کرامتی است الهی که به ما عطا فرموده است. عرض کردم: سرورم! کجا بروم که خود را از دست این ستمگر در امان بدارم؟ فرمود: به دیار خودت باز گرد که او در آنجا دستش به تو نمی رسد. صالح گفت: من به طبرستان بازگشتم. به خدا سوگند هارون پس از آن واقعه در باره من هیچ تحقیق نکرد و ندانست که آیا من هنوز زندانی هستم یا نه؟!! (۱)

۳- آن حضرت شیعیان خود را بر مبنای تقوا پرورش می داد و خداوند نوری به ایشان بخشیده بود که با آن از اسرار درونی شیعیان خویش آگاهی



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۶۶.

می یافت.

در این باره در حدیثی از عبداللّه بن قاسم بن حارث بطل از مرازم آمده است که گفت: به مدینه در آمدم و در خانه ای که در آن فرود آمده بودم کنیز زیبایی دیدم. خواستم از او کام برگیرم، امّا آن کنیز از این امر سر باز زد. چون هوا تاریک شد به همان سرای رفتم و در زدم و همان کنیز در را گشود. دست بر سینه او نهادم او بر من پیشی گرفت و من به درون خانه رفتم. چون سپیده دمید نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و آن حضرت فرمود: ای مرازم! شیعه ما نیست کسی که چون خلوت کند مراقب هوای نفس خود نباشد. (۱)

۴- آن حضرت از دانش الهی خویش در راه تربیّت پیروانش بر انضباط بدین عنوان که والاترین نیاز در عرصه های گوناگون زندگی و بویژه جهاد است، بهره می گرفت. در این باره در روایات آمده است:

از محمّد بن حسین، علی بن حسان واسطی، موسی بن بکر روایت شده است که گفت: امام موسی کاظم یادداشتی به من داد که در آن مسائلی نوشته شده بود و به من فرمود: بدانچه در این یادداشت آمده عمل کن. من یادداشت را زیر مصلّایم نهادم و در مورد آن کوتاهی روا داشتم. روزی از پیش آن حضرت می گذشتم که یادداشت را در دستش دیدم او در مورد آن یادداشت از من سؤال کرد و من پاسخ دادم که در منزل است. آن حضرت فرمود: ای موسی! هر گاه کاری به تو امر کردم آن را به انجام رسان و گرنه بر تو خشمگین می شوم. در آنجا بود که من پی بردم یکی از جن بچگان این یادداشت را به دست امام علیه السلام رسانده است.(۲)



---

۱- (۲) همان مأخذ، ص ۴۵.

۲- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۴۴.

۵- گـاه موقعیّتی پیش می آمـد که امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام می بایست برای تربیّت و پرورش شـیعیانش و متواضـع ساختن آنها در برابر حق و دور کردنشان از تکبّر و خود بزرگ بینی دست به کار اعجاز می شد تا بدین وسیله یاران خود را به مرتبه «حزب اللّه»- که برخورداری از مال یا مقام و یا دانش موجب اختلاف و تفاضل آنان نمی شود- ارتقا دهد.

برای این منظور اجـازه دهیـد مـاجرای علی بن یقطین، وزیر هـارون الرشـید را برای شـما بازگو کنیم. علی بن یقطین چه بسا به خـاطر مقـامی کـه در دسـتگاه حکـومت هـارون داشت دچـار غرور می شـد و خـود را از سـایر مؤمنـان بالاـتر و بزرگ تر می پنـداشت. حال ببینیم که امام چگونه او را پرورش می کند و با به کارگیری قدرت الهی خویش چگونه روح تقوا را در ضـمیر او می دمد.

از محمّد بن علی الصوفی نقل شده است که گفت: ابراهیم جمّال رضـی الله عنه از ابو الحسن علی بن یقطین وزیر، اجازه ورود خواست، امّا علی بن یقطین به او اجازه نـداد. علی بن یقطین در همان سال عازم سـفر حج شد و در مدینه اجازه خواست که به محضـر مولایمان موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شود، امّا آن حضرت به او اجازه نداد. روز دوّم علی آن حضرت را دید و پرسـید: سـرورم گناه من چیست؟ امام پاسـخ داد: راهت نـدادم چون تو برادرت ابراهیم جمّال را به حضور نپـذیرفتی و خداوند سعی تو را نمی پذیرد مگر آنکه ابراهیم جمّال تو را ببخشاید. علی گفت: سرورم؟ در این لحظه من کجا و ابراهیم جمّال؟! من در مدینه هستم و او در کوفه. امام فرمود: چون شب فرا رسد، تنهایی و بدون

آنکه کسی از اطرافیان و غلامانت آگاه شوند به بقیع برو. شتری زین کرده در آنجاست بر آن سوار شو. علی به بقیع رفت و بر آن شتر نشست و دیری نگذشت که بر در سرای ابراهیم در کوفه رسید، در زد و گفت: من علی بن یقطین هستم. ابراهیم جمّال از درون خانه گفت: علی بن یقطین وزیر بر در سرای من چه می کند؟

علی پاسخ داد: ای مرد. کار من دشوار است و ابراهیم را سوگند داد که به او اجازه ورود دهد. چون به درون خانه رفت، گفت: ای ابراهیم! امام کاظم علیه السلام از پذیرفتن من خودداری می ورزد مگر آنکه تو مرا ببخشایی. ابراهیم گفت:

خداوند تو را ببخشاید. آنگاه علی بن یقطین، ابراهیم را سوگند داد که بر گونه اش قدم بگذارد، ابراهیم خود داری ورزید بار دیگری علی او را سوگند داد و ابراهیم پذیرفت. ابراهیم چند بار پا بر رخ علی بن یقطین نهاد و پیوسته می گفت: خدایا شاهد باش. سپس علی بن یقطین بازگشت و سوار بر شتر شد و همان شب به خانه امام موسی بن جعفر علیهما السلام در مدینه آمد و از او اجازه ورود خواست امام به او اجازه ورود داد و او را پذیرفت. (۱)

۶- از آنجا که امام موسی بن جعفر رهبر مسلمانان و جانشین پیامبری می باشد که به مکارم اخلاق آراسته بود، نسبت به مؤمنان مهربانی به خرج می داد و درد و رنج آنها بر وی گران می آمد.

بسیار اتفاق می افتاد که آن حضرت با نور الهی به فشارهائی که به یارانش وارد می شد، می نگریست و می کوشید فوراً از آن بکاهد و آن را بر طرف نماید.

ماجرای زیر بیانگر یکی



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۸۵.

از همین موارد است:

از ابراهیم بن عبد الحمید نقل شده است که گفت:

ابوالحسن نـامه ای به من نوشت که خانه ات را عوض کن. من از این بابت غمگین شـدم. خانه ابراهیم در وسط مسـجد و بازار قرار داشت. او خـانه اش را عوض نکرد. بـار دیگر قاصـد به وی خبر داد که خانه ات را عوض کن، باز هم به این فرمان ترتیب اثر نداد و همچنان در همان خانه بود که قاصد برای بار سوّم همین فرمان را به اطلاع او رسانید. عثمان بن عیسی گوید: در آن هنگـام در مـدینه (و شاهـد این مـاجرا) بـودم. ابراهیم از آن خـانه نقـل مکـان کرد و منزل دیگری گرفت. من در مسـجد بودم. ابراهیم، وقتی که هوا تاریک شده بود به مسجد آمد. از او پرسیدم: چه خبر؟ گفت: آیا نمی دانی امروز چه حادثه ای برای من رخ داده است؟ گفتم: نه. گفت: رفتم آب از چاه بیرون بیاورم تا وضو بگیرم. چون دلو را بیرون آوردم پر از نجاست بود، حال آنکه مـا آرد خود را با همین آب خمیر می کردیم، از این رو نانهای خود را دور افکنـدیم و لباسـهای خود را آب کشـیدیم و این امر موجب شـد که دیر به مسـجد بیـایم و اینک خانه ای کرایه کردم و اثاثیه خویش را بـدانجا بردم. در خانه جز یک کنیز کسی دیگری نمانده است، همین حالا می روم و او را می آورم.

گفتم: خـدا به تو برکت دهـد. سـپس جـدا شـدیم. چون سپیـده دمیـد برای رفتن به مسـجد از خانه های خود بیرون آمـدیم. او گفت: آیا می دانی امشب چه حادثه ای روی داد؟ گفتم: نه. گفت: به خدا هر دو طبقه خانه ام ویران و زیرورو شد. (۱)

ص: ۶۱

---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۴۵- ۴۶.

بـدین سان امام از نصـیحت و راهنمایی یاران خود حتّی در مسائل جزیی زندگی دریغ نمی کرد اگر چه همین مسأله جزیی در ارتباط با فرد مؤمن بسـیار مهم و حساس بود. در واقعه دیگری می بینیم که امام یکی از یاران خود را در یک مسأله تجاری که آن هم امری جزیی بود، راهنمایی می کند. این شواهد نشان می دهد که آن حضـرت از توجّه و اهتمام به امور مسلمانان غافل نبوده است.

از حسن بن علی بن نعمان از عثمان بن عیسی روایت شده است که گفت:

امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام سـحر گاه روزی وارد مدینه می شد که ابراهیم بن عبدالحمید را که به سمت قبا می رفت، دیـد و از او پرسـید: ابراهیم به کجا می روی؟ گفت: به قبا. امام پرسـید: برای چه کاری؟ گفت: ما در هر سال خرما می خریم. اینک می خواهم نزد مردی از انصار بروم و مقداری خرما از او بخرم.

حضرت پرسید: آیا از آفت ملخ آسوده خاطری؟

امام پس از این سـخن وارد مـدینه شـد و من نیز به راه خود رفتم. این ماجرا را برای ابو العز باز گفتم و او گفت: به خدا امسال درخت خرما نمی خریم. پنج روز سپری بود که ملخ آمد و تمام خرماهای نخلستان را از بین برد. (1)



---

۱- (۲) همان مأخذ، ص ۴۶.

## دانش امامت

شالوده رسالتها و مکاتب آسمانی بر اساس ایمان به غیب استوار شده است بارزترین نمودهای آن، علم غیب بندگان مقرّب خداست. آیا کتابی که به پیامبر وحی می شود و مردم را به پیروی از او امر می کند، از ناحیه غیب نیست؟

چگونه خداوند تمام این مکاتب بزرگ آسمانی و این کتاب عظیم (قرآن)، که جهانیان را به رویارویی فراخوانده تا یک سوره و یا چند آیه همانند آن را بیاورند، به پیامبر امی خویش آموخته است؟!

ما در قرآن می خوانیم که حجّت عیسی بن مریم علیه السلام بر مردم دورانش آن بود که ایشان را از آنچه در خانه هایشان انبار کرده بودند، خبر می داد.

بدین سان دانش الهی امام که از حدّ و مرز دانش مردم گذر کرده، خود دلیلی است بر اینکه او از جانب خدا مؤید و امام و حجّت تمام مردم روی زمین است.

این علم چگونه حاصل می شود؟ آیا از طریق حدیث از رسول خدا، از جبرئیل، از خدا حاصل شده و یا از طریق ثبت آن در صحیفه دل و دمیدن

ص: ۶۳

آن در روح پدید آمده است و یا از طریق ستونی نورانی که امام بدان می نگرد و هر گاه خدا بخواهد او چیزی را در می یابد یا آنکه با نزول روح که بزرگترین فرشتگان است، در شب قدر بر امام، امور بر او آشکار می شود؟!

تمام این موارد و چه بسا راههای دیگری که ما از آنها آگاهی نداریم، می تواند برای تحصیل علم غیب توسّط امام درست باشد و نیازی نداریم برای شناخت جزئیات و تفاصیل این امر خود را به مشقّت اندازیم بلکه در این باره همین اندازه کافی است که امام به اذن خداوند از آنچه بر مردم پوشیده و پنهان است، آگاهی می یابد و خداوند بدین وسیله بر آنان منّت می نهد و مردم باید از آنها اطاعت کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره آمده است:

«به آن حضرت عرض کردم: دانش شما از چه راهی حاصل می شود؟ فرمود:

این دانش میراثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب. گفتم: یعنی بگوییم که دانش در دل شما افکنده و یا در گوش شما خوانده می شود؟ گفت: ممکن است چنین باشد». (۱)

امام کاظم با اتکا به علم غیب، در تمام عرصه های حیات سخن گفته است و وصیّت آن حضرت به هشام که خود چکیده ای از حکمتهای پیامبران و گلچینی از دیدگاههای مکتبی است، به عنوان شاهدی برای اثبات این مطلب کافی است. آنچه در زیر می آید.



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۷۴.

قطره ای است نا چیز از این دریای گهر بار:

۱- روایت شده است که اسحاق بن عمار گفت: چون هارون، امام موسی علیه السلام را در بند کرد، ابو یوسف و محمّد بن الحسن از یاران و شاگردان ابو حنیفه خدمت آن امام رسیدند. یکی از آن دو به دیگری گفت: ما برای یکی از این دو کار پیش ابو الحسن موسی بن جعفر آمده ایم یا او را هم عقیده خویش کنیم و یا بر او اشکال بگیریم. هر دو رو به روی ایشان نشستند. در همین حال مردی که از طرف سندی بن شاهک بر آن حضرت گمارده شده بود، خدمت وی رسید و اظهار داشت: نوبت من تمام شده و به خانه خود می روم اگر شما را خدمتی و کاری هست بفرمایید که چون باز نوبت من شود فرمایش شما را به انجام رسانم. حضرت فرمود: من کاری ندارم. چون مرد از محضر آنان بیرون رفت، امام به ابو یوسف روی کرد و فرمود: شگفتا از این مرد! او امشب می میرد و آمده می گوید که فردا می خواهد کار مرا انجام دهد!!

ابو یوسف و محمّد بن الحسن برخاستند و با هم گفتند: ما آمده بودیم تا از او در باره مستحب و واجب پرسش کنیم، امّا او اکنون چیزی گفت که انگار از علم غیب بود.

سپس آنان مردی را در پی آن نگهبان فرستاده به وی گفتند: این مرد را زیر نظر بگیر و ببین کار او امشب به کجا می انجامد و فردا ما را از وضع او آگاه کن. آن شخص آمد و در مسجدی که روبروی سرای آن مرد بود، منتظر نشست.

چون نیمی از شب بگذشت بانگ فریاد و شیون به آسمان بلند شد و مردم را دید که به خانه آن مرد می روند. پرسید: چه شده است؟ گفتند:

فلانی بدون آنکه بیمار یا مریض باشد، امشب نا گهانی جان سپرد. آن مرد به نزد ابو یوسف و محمّد بن الحسن بازگشت و آنان را از این ماجرا آگاه کرد، ابو یوسف و محمّد بن الحسن نزد امام هفتم آمده عرض کردند: ما دانستیم که تو علم حلال و حرام را می دانی، اما از کجا دانستی که این مرد امشب می میرد؟ امام پاسخ داد: از دری که رسول خدا صلی الله علیه و آله علم خویش را به علی بن ابی طالب علیه السلام تعلیم فرمود.

آن دو با شنیدن این جواب مات و متحیّر ماندند و نتوانستند پاسخی به آن حضرت بدهند. (۱)

بدین سان امام موسی بن جعفر علیهما السلام همچون پیامبران و اولیای بزرگوار خداوند از زمان مرگ افراد آگاه بود.

۲- همچنین آن حضرت به اذن خداوند از زبانهای گوناگونی که مردم بدانها تکلّم می کردند، مطلع بود. در حدیثی از ابن ابی حمزه آمده است که گفت: نزد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بودم که ۳۰ غلام را که از حبشه برای او خریده بودند، به محضرش آوردند. یکی از آنها که نیکو سخن می گفت با امام سخن گفت.

امام موسی کاظم نیز با همان زبان جواب وی را گفت. آن غلام و نیز تمام جمع از این مسأله شگفت زده شدند. آنان گمان کردند که امام زبانشان را نمی فهمد. ایشان به آن غلام گفت: من به تو پولی می دهم و تو به هر یک از این غلامان ۳۰ درهم بپرداز. غلامان از محضر امام خارج شده به هم می گفتند: او (امام موسی کاظم علیه



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۴- ۶۵.

السلام) بلیغ تر از ما به زبان خود ما سخن می گوید و این نعمتی است که خداوند به ما ارزانی داشته است.

علی بن ابی حمزه گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چنین دیدم که شما با این حبشیها بازبان خودشان سخن گفتید؟! آن حضرت فرمود: آری. گفتم: در میان آنها تنها به آن غلام امر کردید؟! فرمود: بلی به او گفتم که در حق سایر بردگان نیکی کند و به هر یک از آنها ماهیانه ۳۰ درهم بپردازد. چون او وقتی به سخن آمد از دیگران داناتر می نمود او از تبار پادشاهان آنها بود. پس او را بر سایرین گماردم تا به احتیاجات آنها رسیدگی کند. از اینها گذشته او غلامی راستگوست. سپس فرمود: شاید تو از اینکه من با آنان به زبان حبشی سخن گفتم در شگفت شدی؟ گفتم: به خدا سوگند آری. فرمود:

تعجّب مکن! آنچه در نظر تو شگفت و حیرت آور آمد و آنچه از من شنیدی در مثل مانند پرنده ای است که به منقار خویش قطره ای از دریا برگیرد. آیا اگر پرنده ای چنین کند از دریا چیزی کاسته می شود؟! امام به منزله دریاست که آنچه نزد اوست هیچ گاه تمام نمی شود و شگفتیهای او بیش از شگفتیهای دریاست. (۱)

۳- در حدیث دیگری که علی بن ابی حمزه راوی آن است، آمده است که گفت: ابو الحسن علیه السلام مرا به سوی مردی که رو به رویش طبقی بود و دست فروشی می کرد فرستاد و فرمود: این ۸۰ درهم را به او بده و بگو که ابوالحسن می گوید: از این ۸۰ درهم استفاده کن که این



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۰.

مقدار تا هنگامی که بمیری برایت بس است. چون فرمان امام را به جای آوردم! مرد گریست. گفتم: چرا می گریی؟ پاسخ داد: چرا نگریم که هنگام مرگم فرا رسیده است. گفتم: آنچه پیش خداست از آنچه در آنی بهتر است. مرد خاموش شد. سپس پرسید: ای بنده خدا توکیستی؟ جواب دادم: علی بن ابی حمزه. مرد تا نام مرا دانست، گفت: به خدا سوگند سرور و مولایم به من چنین فرمود که نامه ام را به وسیله علی بن ابی حمزه برایت می فرستم.

علی گوید: حدود ۲۰ شب در آنجا درنگ کردم سپس نزد آن مرد آمدم و دیدم که در بستر بیماری افتاده است. به او گفتم: هر وصیّتی که داری بکن که من آن را از مال خودم به انجام می رسانم. گفت: چون مُردم، دخترم را به همسری مردی متدّین در آور سپس خانه ام را بفروش و پول آن را به امام بده و به هنگام غسل و دفن و نماز (میّت) گواه من باش.

علی بن ابی حمزه گوید: چون آن مرد را به خاک سپردم، دخترش را به همسری مردی دیندار در آوردم و خانه اش را فروختم و بهای آن را به دست امام کاظم علیه السلام رساندم. آن حضرت پول خانه را بر گرداند و فرمود: این درهمها را به دست دختر او بسپار. (۱)

۴- دانش ائمه از ناحیه خداست و هیچ چیز در آسمانها و زمین نمی تواند خدا را به عجز و ناتوانی بکشاند از این رو گاه حکمت او اقتضا می کند که علمش را در نوزادی که در گهواره است به ودیعه نهد چنانکه با عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا چنین کرد. امام کاظم علیه



۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۶.

السـلام نیز از جمله کسانی بود که خداوند قدرت خویش را در او ظاهر کرد. در حدیثی از عیسی شلقان آمده است که گفت: نزد امام صادق رفتم و می خواسـتم از او در باره ابو الخطاب پرسشـی کنم. آن حضـرت پیش از آنکه من بنشینم آغاز به سخن کرد و فرمود: چه مـانع دارد که پسـرم موسـی را ببینی و از تمـام آنچه که می خواهی از او سؤال کنی؟ عیسـی گویـد: نزد عبد صالح (امام موسـی) رفتم او در جایگاه تعلیم نشسـته و بر لبانش اثر مداد ظاهر بود و پیش از آنکه من چیزی بگویم، گفت: ای عیسـی! خداونـد از پیامبران بر نبوّت پیمان گرفت و آنان از این پیمان عدول نمی کنند و نیز از اوصـیا و جانشـینان بر جانشـینی پیمـان گرفته است و هم از این رو آنـان از این پیمـان روی بر نمی تابنـد، امّا ایمان عـدّه ای عاریتی است، ابو الخطاب از جمله همین گروه است. از این رو خداوند ایمان او را باز ستاند. من با شنیدن این سخنان، آن حضرت را در آغوش گرفتم و میان دو چشمش را بوسیدم و گفتم:

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ.

سپس بنزد امام صادق بازگشـتم. آن حضـرت پرسـید: چه کردی؟ گفتم: نزد او رفتم و او بدون آنکه من پرسشـی کنم آغاز به سخن کرد و از آنجـا دانسـتم که او امـام است. امام صادق علیه السـلام فرمود: ای عیسـی! این پسـرم را دیـدی اگر از او درباره آنچه که در قرآن آمده است، سؤال کنی به تو از روی علم و دانش پاسخ می دهد. (۱)

۵- هنگامی که پرده ها میان پروردگار و بنده اش به کناری می روند



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۸.

و زمانی که صفای روحی و معرفت الهی به اوج خود می رسد، دنیا تماماً در اختیار بنده صالح خداوند می گردد چنانکه در حدیث قدّسی نیز آمده است:

«عَبْدی أَطِعْنی تَکَنْ مَثَلی أَقُولُ لِلْشَیْ ءٍ کُنْ فَیَکُونَ وَتَقُولُ لِلْشَیْ ءِ کُنْ فَیَکُونَ».

«بنده من! مرا اطاعت کن، تا همانند من شوی. همانطوری که تا من به چیزی بگویم این گونه باش پس می شود تو نیز اگر به چیزی امر کنی همان می شود».

شقیق بلخی در ماجرایی که برای او رُخ داد گوشه ای از کرامتی را که خداوند به هفتمین پیشوای شیعیان امام موسی بن جعفر علیهما السلام، ارزانی داشته است برای ما باز گو می کند او می گوید:

در سال ۱۴۹ ه ق به قصد حج حرکت کردم و در قادسیه فرود آمدم. در حالی که به مردم و زینت و کثرت آنان می نگریستم، نگاهم به جوانی خوش سیما، گندم گون و ضعیف افتاد. روی لباسش جامه ای پشمین بود که جبّه ای روی آن در بر کرده بود. نعلین به پاداشت و جدا از همه نشسته بود. با خود گفتم که این جوان از فرقه صوفیه است که می خواهد خود را در این سفر بر مردم تحمیل کند. به خدا قسم پیش او می روم و او را به باد نکوهش می گیرم. نزدیک او رفتم. چون جوان مرا دید که به طرف او می روم گفت: ای شقیق!

اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (۱).

«از بسیاری گمانها پرهیز کنید که برخی از گمانها گناه است.»

آنگاه مرا وانهاد و رفت. با خود گفتم: عجب حادثه بزرگی! او از آنچه با خود گفته بودم، سخن گفت و مرا به نام صدا زد. این حتماً بنده صالحی



---

۱- (۱) سوره حجرات، آیه ۱۲.

است بایـد به او برسم و از او بخواهم که مرا حلال کنـد. با شـتاب در پی او روانه شدم، امّا نتوانسـتم به او برسم و او از دید من نهان شـد. چون در «واقصه» فرود آمـدیم نا گاه او را دیدم که به نماز ایسـتاده و اعضای بدنش می لرزند و اشک از چشـمانش سرازیر است. با خود گفتم: این همان مرد است، اینک به سوی او می روم و حلالیّت می طلبم.

درنگ کردم، تا نماز ایشان به اتمام رسید سپس به سوی او روی کردم همین که چشم او به من افتاد، گفت: ای شقیق! بخوان:

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى (۱). «و همانـا من آمرزگارم برای کسـی که توبه کرد و ایمان آورد و کار شایسته انجام داده سپس هدایت شد.»

سپس مرا وانهاد و رفت. با خود گفتم که این جوان از ابـدال (اولیاءاللّه) است. او دو بار از نهان من خبر داد. چون در منطقه ای کم آب فرود آمـدیم ناگهان او را دیـدم که بر کناره چاهی ایسـتاده است و کوزه ای در دست دارد و می خواهد با آن از چاه آب بکشـد، امّا کوزه از دسـتش رها شـد و در چاه افتاد. من به کارهای او می نگریسـتم. در این هنگام دیـدم که او به آسـمان نگریست و گفت:

انت ربی اذا ظمئت الی الماء وقوتی اذا اردت الطعاما (۲)

خداوندا من جز این کوزه چیزی ندارم، پس آن را از بین مبر. به خدا سوگند در این هنگام دیدم آب چاه بالا آمد و آن جوان دستش را دراز کرد و کوزه را که لبریز از آب بود، گرفت. سپس وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد.

آنگاه به سمت تپه ای شنی رفت. با دست خویش از شنها بر



---

۱- (۲) سوره طه، آیه ۸۲.

۲- (۱) تو پروردگار منی هر گاه که به آب تشنه شوم و نیروی منی هر گاه خواستار طعام شوم.

می داشت و در کوزه می ریخت و آن را تکان می داد و می نوشید: نزد او رفتم و بر وی سلام کردم. او سلامم را پاسخ گفت. به او گفتم: از فضل آنچه خداوند بر تو ارزانی داشته مرا نیز اطعام کن. او گفت: ای شقیق! نعمتهای پیدا و نا پیدای خداوند همواره بر ما باریدن گرفته است. پس به پروردگارت خوش گمان باش. آنگاه کوزه را به من داد. از آن خوردم و دیدم که آرد و شکر است!! به خدا سوگند لذیذتر و خوشبوی تر از آن نچشیده بودم پس سیر و سیراب شدم و چند روزی اصلًا میل به آب و خوراک نداشتم. دیگر آن مرد را ندیدم تا آنکه وارد مکّه شدیم. شبی او را در کنار قبه الشراب دیدم. نیمی از شب گذشته بود او با خشوع و آه و ناله نماز می گزارد و در همین حال بود که شب به پایان رسید. چون سپیده دمید بر مصلّایش نشست و به گفتن تسبیح پرداخت سپس برخاست و نماز صبح را خواند و هفت بار به گرد خانه خدا طواف کرد و بیرون رفت. من در پی او روان شدم و نا گهان دیدم که او بر خلاف وضعی که در طول راه داشت صاحب خدم و حشم است و مردم به گرد او جمع می شوند و بر او سلام می کنند. از یکی از کسانی که نزدیک او بود پرسیدم: این جوان کیست؟ پاسخ داد: این جوان موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

چون از نام این جوان آگاه شدم، با خود گفتم: تعجّب می کردم اگر این شگفتیها از آن کس دیگری جز این آقا باشد!!

یکی از شعرای قدیمی جریان بر خورد شقیق با امام کاظم را طی یک قصیده طولانی به نظم در آورده که اینک ما به ذکر چند بیت

از آن بسنده می کنیم:

سل شقیق البلخی عنه و ماعا ین منه و ما الذی کان ابصر (۱)

قال لما حججت عاینت شخصاً شاحب اللون ناحل الجسم اسمر (۲)

سائراً وحده ولیس له زاد فما زلّت دائماً اتفکر (۳)

وتوهمت انّه یسأل النا س ولم ادر انّه الحج الأکبر (۴)

ثم عاینته ونحن نزول دون قید علی الکثیب الأحمر (۵) یضع الرمل فی الإناء و یشربه فنادیته وعقلی محیّر (۶)

اسقنی شربه فناولنی منه فعاینته سویقاً وسکّر (۷)

فسئالت الحجیج من یک هذا؟ قیل هذا الإمام موسی بن جعفر (۸)



---

۱- (۱) از شقیق بلخی در باره او (امام کاظم) و کردارهایی که از آن بزرگوار دید، پرسش کن.
۲- (۲) گفت چون حج گزاردم شخصی رنگ بریده و لاغر و گند مگون را دیدم.
۳- (۳) تک و تنها می رفت و او را توشه ای نبود و من در باره او پیوسته می اندیشیدم.
۴- (۴) وخیال کردم که او از مردم گدایی می کند و نفهمیدم که او خود «حج اکبر» است.
۵- (۵) آنگاه در حالی که فرود آمده بودیم او را بدون هیچ تکبری بر تپه شنی سرخی دیدم.
۶- (۱) او شن را در کاسه می ریخت و می نوشید پس در حالی که به شگفت افتاده بودم، او را ندا دادم.
۷- (۲) به او گفتم: مرا نیز شربتی بنوشان او از آنچه می نوشید به من داد و نا گهان دیدم که آنچه می نوشد آرد و شکر است.
۸- (۳) از حُجّاج پرسیدم: این شخص کیست؟ گفته شد: این شخص، امام موسی بن جعفر علیه السلام است.

## نمونه اخلاق و فضایل

### اشاره

خداونـد متعال رسولان و پیامبران خویش را از آدمیان برگزیـد تا حجّت بر مردم تمام شود و بـدیشان اقتـدا کنند. اگر قرار بود که خداوند حاملان رسالتهای خویش را از میان فرشـتگان برگزیند مردم می گفتند که ما را با فرشـتگان که از جنسـی دیگرند چه کار؟!

سرشت انسان بر فضـیلت دوستی آفریده شده است و اگر این فضیلت در شخصی تجسّم یابد، انسان بیشتر به آن عشق می ورزد و انگیزه هـای خیر و نیکی در ذات فرد، وی را بـه تبعیّت از شـخص صـاحب فضـیلت وامی دارنـد و شـخص می کوشـد به هر نحوی شبیه فرد صاحب فضیلت شود.

اگر شما در باره فضیلت «احسان» سخنرانی مفصلی ایراد کنید، آن چنان سودمند نخواهد بود که اگر داستان مردی نیکو کار را بیان نمایید!!

در واقع فضایل و مکارم اخلاقی ائمه اهل بیت علیهم السلام برترین روش تربیتی است و آنان به حق والاترین نمونه های خیر و فضیلت به شمار

ص: ۷۷

می رونـد و شـیوه زنـدگی پر بـار از کرامـات آنان بهترین دلیل بر سـلامت شـیوه تربیتی و خط مشـی آنان در زنـدگی است و انـدیشه های آنان که از سوی راویان نقل شده است، تفسیری درست و به حق از قرآن است. آیا مگر این بزرگواران از جنس بشـر نبوده انـد، پس چگونه به این عظمت رسیده انـد؟ و آیا مگر با اجرای همین انـدیشه هایی که از آنان روایت شده جایگاه بـدین بزرگی دست نیـافته انـد؟ و آیـا مگر مـا خواهـان رسـیدن به بزرگی و عظمت نیستیم؟ بنـابر این بیاییـد این انـدیشه ها را بخوانیم و هماهنگ با آنها حرکت کنیم.

واقعیّت آن است کـه تاریـخ تنهـا انـدکی از سـیره ائمـه علیهم السـلام را برای مـا نقـل کرده است، زیرا آنـان همیشه از سـوی حکومتهـای سـتمگر در محاصـره تبلیغاتی قرار داشـتند تا آنجا که حتّی، نقل فضـیلت آنان در برخی از دوران، راوی را با خطر مواجه می ساخت و شاعری همچون دعبل به خاطر مدح و سـتایش اهل بیت علیهم السلام به مدّت ۲۵ سال چوبه اعدام خویش را بر پشـتش حمل می کرد!! با این وجود، روایاتی که در باره فضایل آنان به ما رسـیده در حد خود دوره ای تربیتی و کامل از مکارم اخلاقی به شمار می روند.

از آنجـا که امـام کاظم علیه السـلام در یکی از سـخت ترین دورانهای مبارزه و دشوارترین اوقات تقیّه و پنهانکاری می زیسـته است، ثبت ماجراها و داسـتانهای ایشان و گذر از حصار ممنوعیتهای رژیم حاکم و رسیدن به نسـلهای بعدی در حد خود یک معجزه به حساب می آید. بر ماست که بر این داسـتانهائی که به دست ما رسـیده استدلال کنیم اگر چه می دانیم آنچه به دست ما رسیده قطره ای از معجزات و داستانهای شگفت انگیز آن حضرت می باشد.

ص: ۷۸

## الف- عبادت و زهد امام

یکی از برجسته ترین نشانه های رهبران مکتبی، زهـد و پارسایی و عبادت در درگاه خداست. روزگاری که امام کاظم در آن می زیست به «قرن طلایی» معروف بود. در آن هنگام کاخهای فرمانروایان عبّاسـی آکنـده از ثروتهای هنگفت و شاهد بر پایی جشـنهای پر خرج و هزینـه بـود. برخی از ایـن صـحنه هـا را می تـوان در کتـاب داسـتانهای هزار و یـک شب خوانـد. در چنین روزگاری ابراهیم بن عبدالحمید می گوید:

«به خـانه امـام کـاظم رفتم. او به نمـاز ایسـتاده بود. در خانه اش چیزی نبود مگر منسوجی از برگهای درخت خرما (یا جامه ای بسیار خشن) و شمشیری آویخته و یک قرآن!! (۱)

آن حضـرت از شـدّت فروتنی و تواضع در برابر خداوند و عبادت به درگاه او پیاده به زیارت خانه خدا می رفت و اگر مسافت ۴۰۰ کیلو متری میان مکّه و مدینه و نیز طبیعت صـحرای عربستان را در نظر بگیریم آنگاه به نهایت تحمّل و بردباری امام کاظم علیه السلام در برخورد با دشواریها در راه خداوند، پی خواهیم برد».

علی بن جعفر گوید: با برادرم موسی بن جعفر و اهل و عیالش ۴ بار پیاده به حج رفتیم. یک بار آن حضرت در مدّت ۲۶ روز و بار دیگر ۲۵ روز و سوّمین بار ۲۴ روز و مرتبه چهارم ۲۱ روز مسافت میان



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۰.

مدینه و مکّه را پیاده طی کرد. (۱)

در باره علاقه وافر آن حضـرت به نماز که نور چشم مؤمنان و ساعت دیـدار دو دوست با یکـدیگر است، حدیث زیر چنین می گوید:

«روایت شده است که امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام نافله های شب را به جای می آورد و آنها را به نماز صبح متصل می کرد و آنگـاه تـا طلوع آفتـاب به تعقیبـات می پرداخت و سـپس به سـجده می افتاد و تا نزدیک زوال سـر از سـجده و سـتایش خداوند بر نمی داشت. بسیار دعا می کرد و پیوسته می فرمود:

«اللَّهُمَّ إنی اسْأَلُکَ الرَّاحَهَ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسابِ»

. یکی دیگر از دعاهای او این بود که می گفت:

«عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ».

از ترس خدا بسیار می گریست تا آنجا که محاسنش از اشک خیس می شد.

بیشتر از دیگر مردمان صله رحم به جای می آورد و فقرای مدینه را مورد تفقّد قرار می داد. (۲)

آری تلاش و کوشـش امام کاظم علیه السـلام در پرسـتش پروردگارش و تضرع به درگاه او با نماز و دعا، او را به مقام ومرتبه والا و عظیمی رسانید.

همین امر به او قـدرت تحمّـل بـار سـنگین رسـالت را بخشـیده بود تـا آنجا که در راه تبلیغ و گسترش آن با تمام امکانات خود فداکاری کرد. در دل سیاهچالهای جباران، نماز، یگانه مونس و همدم او بود.

احمد بن عبداللَّه از پدرش نقل می کند که گفت: نزد فضل بن ربیع رفتم. او بر بام بود. به من گفت: به



---

۱- (۲) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۲.

این خانه بنگر چه می بینی؟ گفتم جامه ای می بینم که روی زمین گسترده است. گفت: خوب بنگر. دقت کردم و گفتم: مردی در حال سجده است. گفت: آیا او را می شناسی؟ او موسی بن جعفر است. شبانه روز او را زیر نظر دارم و او را هیچ گاه جز بر این حالت نیافته ام. او چون نماز صبح را می خواند تا طلوع خورشید به تعقیبات مشغول می شود. آنگاه به سجده می افتد و تا زوال خورشید در همان حال می ماند. او یکی را گمارده تا مراقب فرا رسیدن اوقات نماز باشد. چون آن شخص وی را از دخول وقت آگاه می سازد او بدون آنکه تجدید وضو کند به نماز می ایستد. شیوه او آن است که چون نماز عشا را گزارد، افطار می کند آنگاه دو باره وضو می سازد، و تا طلوع فجر به نماز می ایستد، یکی از کسانی که آن حضرت را زیر نظر گرفته بود، می گفت: بسیار می شنیدم که آن حضرت این دعا را می خواند: اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّنی کُنْتُ أَسْئَلُکَ أَنْ تُفَرِّغنی. اللَّهُمَّ وَقَدْ فَعَلْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ. (1) (

خداوندا تو خود می دانی که من از تو وقت فراغت می خواستم .. خداوندا به من ارزانی داشتی، پس سپاس تو را) اشاره به روزگاری است که حضرت امام به اقامت اجباری در منزل محکوم بود.

در باره نحوه قرائت قرآن آن بزرگوار، حفص روایت کرده است که: کسی را بر خویش بیمناک تر از موسی بن جعفر علیهما السلام و امیداورتر از او به مردم ندیدم به حزن قرآن می خواند و چنان تلاوت می کرد که گویی انسانی را مخاطب قرار داده است. (2)

قرآن کریم والاترین ارزشها را به آن حضرت آموخته بود. یکی از



---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۷- ۱۰۸.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۱۱۱.

برجسته ترین این ارزشها مراقبت از نفس و تلاش پیگیر برای تزکیه و نجات آن از خشم پروردگار و اصلاح آن بود تا بدین وسیله آن را به جایگاهی برای محبّت و خشنودی خداوند تبدیل کند. در عین حال او خیر خواه مردم بود و خیر خواهی اش چیزی جدا از عملکرد آن حضرت محسوب نمی شد، بلکه او با احسان به مردم به خداوند تقرّب می جُست. از فقرای اهل بیت جستجو می کرد و برای آنها پول و ... می برد و به دست آنان می رسانید بدون آنکه بدانند این کمکها از سوی چه کسی انجام می گیرد. (۱)

## ب- بخشش و کرم امام

با توکّل بر خدا و یقین به او، پاداش نکو کاران در پیشگاهش فزونی می گیرد. اعتماد به اینکه خداوند روزی دِه و نیرومند است، به مؤمن غنایی می بخشد که از فقر و تنگدستی نمی هراسد. امامان ما نمونه های والا در بخشش و کرم هستند. امام موسی بن جعفر علیهما السلام با وجود سختی شرایط و اوضاعی که در آن می زیسته است، در جود و کرم شهره آفاق بوده است.

در این باره از محمّد بن عبداللّه بکری روایت شده است که گفت:

در طلب وامی به مدینه در آمدم. امّا (به مقصود خود نرسیدم) خسته شدم با خود گفتم: ای کاش نزد ابو الحسن علیه السلام بروم و حال خود را برای او باز گو کنم.

از این رو به مزرعه آن حضرت رفتم. خدمت او رسیدم. آن حضرت به همراه غلامش به سوی من آمد همراه غلام ظرفی



---

۱- (۳) همان مأخذ، ۱۰۸.

بود که در آن مقداری گوشت نیم پخته بود و جز آن چیز دیگری نداشتند امام مشغول خوردن شد و من نیز خوردم. سپس از حاجتم پرسید و من ماجرای خود را برای او باز گفتم. پس آن حضرت به درون رفت و اندکی نگذشت که به سوی من برون آمد و به غلامش گفت: برو. سپس دستش را به طرف من دراز کرد و کیسه ای که در آن ۳۰۰ دینار بود، به من داد. آنگاه برخاست و رفت من نیز بر مرکب خویش سوار شده بازگشتم. (۱)

ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین از یحیی بن الحسن نقل کرده است که گفت: هر گاه موسی بن جعفر علیهما السلام می شنید که مردی پشت سر آن حضرت سخن نا شایستی گفته است برای او یک کیسه پول که در آنها بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ دینار بود، می فرستاد و کیسه های آن حضرت زبانزد بود. (۲)

در تاریخ حکایت جالبی آمده است که منصور خلیفه عبّاسی از امام موسی بن جعفر دعوت کرد که در مجلس شادباش نوروز بنشیند و هدایا و تحفه های مردم را بستاند. آن حضرت فرمود:

من در اخباری که از جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت شده است، جستجو کردم، امّا در باره این عید خبری نیافتم بلکه این عید سنّت ایرانیان است و اسلام آن را محو فرموده پناه به خدا می برم از اینکه بخواهیم چیزی را که اسلام محو فرموده، احیا کنیم.

منصور پاسخ داد: من این کار را به خاطر دلجوئی و جذب لشگر و سپاه می کنم و تو را به خداوند عظیم سوگند می دهم که در این مجلس بنشینی.

ص: ۸۳

---

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲- (۲) مقاتل الطالبیّین، ص ۱۰۴.

آن حضرت نشست. سران و فرماندهان لشگر بر آن حضرت وارد می شدند و به وی شادباش می گفتند و هدایای خود را به آن حضرت پیشکش می کردند. خادم منصور بالای سر آن حضرت ایستاده بود. و هدایایی را که آورده می شد، آمار می گرفت. در آخر همه پیرمردی سالخورده وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند دخت رسول خدا! من مردی فقیر و تنگدستم و مالی ندارم که پیشکش کنم، امّا سه بیت که جدّم در باره جدّ تو، حسین بن علی علیهما السلام، سروده است تقدیم شما می کنم:

عجبت لمصقول علاک فرنده یوم الهیاج وقد علاک غبار (۱)

و لا سهم نفذتک دون حرائر یدعون جدّک والدموع غزار (۲)

الا تغضغضت السهام و عاقها عن جسمک الإجلال و الإکبار (۳) امام با شنیدن این ابیات فرمود: هدیه تو را پذیرفتم. بنشین که خدای مبارکت گرداند. آنگاه سر خود را به جانب خادم منصور بلند کرد و فرمود: نزد منصور برو و به او بگو که این مقدار مال جمع شده و بپرس با این مالها چه می خواهد بکند؟ خادم رفت و برگشت و جواب آورد که منصور می گوید تمام این اموال را به شما بخشیدم. با آن هر کار که می خواهید بکنید. پس امام به آن پیر مرد فرمود: تمام این اموال را بردار که من آنها را به تو بخشیدم. (۴)



---

۱- (۱) در شگفت شدم از آن شمشیر جوهردار و صیقلی که بر فراز تو بود در روز جنگ در حالی که روی تو را غبار گرفته بود.

۲- (۲) و نیز در شگفت شدم از تیرهایی که در برابر زنان آزاده از بدن تو می گذشت در حالی که جدّ تو را می خواندند و اشکها می باریدند.

۳- (۳) آیا سزاوار نبود که به خاطر عظمت و شکوه تو تیرها به خطا می رفتند .. تیرها کاستی گرفتند و بزرگی و شکوه تو آنها را از بدن تو باز داشتند و دور کردند.

۴- (۱) مقاتل الطالبیّین، ۱۰۸.

آن حضرت با کرم و بزرگواری خویش، با دشمنان و مخالفانش برخورد می کرد و در نتیجه آنان را با خود دوست می کرد. در روایات آمده است که مردی از تبار خلیفه دوّم در مدینه زندگی می کرد و همین که امام کاظم علیه السلام را می دید به آزار او می پرداخت و ناسزایش می گفت و به حضرت علی علیه السلام دشنام می داد. روزی یکی از اطرافیان آن حضرت گفت: بگذارید این فاجر را بکشیم، امّا آن حضرت به شدّت آنان را از این اندیشه نهی کرد، و پرسید: آن مرد کجاست؟ گفتند: در یکی از نواحی مدینه مشغول کشاورزی است. امام برای دیدار او روانه شد و او را در مزرعه اش یافت و با اسب خویش وارد مزرعه آن شخص شد. آن مرد صدا زد: زراعت ما را لگدمال مکن، امّا آن حضرت به او اعتنایی نکرد و همچنان رفت تا به او رسید. آنگاه از مرکب خویش فرود آمد و بارویی گشاده و خندان در کنار آن مرد نشست و از او پرسید: چقدر خرج زراعت خود کرده ای؟ مرد پاسخ داد: صد دینار. فرمود: امیدواری چقدر از آن بهره ببری؟ پاسخ داد: من به غیب دانا نیستم. امام پرسید: من گفتم امیدواری چقدر عایدت شود؟ مرد گفت: امیدوارم دویست دینار عایدم شود.

پس امام کاظم کیسه ای بیرون آورد که در آن سیصد دینار بود و فرمود: این کیسه دینار را بگیر و زراعت تو بر همان حال نیز باقی است و خداوند آنچه را که بدان امیدواری، به تو روزی خواهد فرمود. مرد برخاست و سر امام را بوسه داد و از آن حضرت خواهش کرد که از تقصیرات او چشم پوشی کند. حضرت تبسم کرد و بازگشت. امام علیه

السلام به مسجد رفت و دید که همان مرد در مسجد نشسته است و تا امام را دید، گفت: خدا داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد. اصحابش به طرف او رفتند و پرسیدند: داستان تو چیست؟ تو پیش از این سخن دیگری درباره ایشان (امام کاظم) می گفتی؟! آن مرد به آنها پاسخ داد: اینک سخن مرا شنیدید. آنگاه زبان به دعای آن حضرت گشود. دوستانش باوی به مخالفت برخاستند و او نیز با آنها به ستیزه برخاست. چون آن حضرت به خانه اش بازگشت به دوستانش که از وی در باره کشتن آن مرد اجازه خواسته بودند، فرمود: کدام راه بهتر بود؟ راهی که شما در نظر داشتید یا کاری که من انجام دادم؟ من کار او را با مقدار (پولی) که مبلغ آن را می دانید سامان دادم و شرّ او را با آن مقدار کفایت کردم. برخی دانشمندان متذکر شده اند که امام دویست تا سیصد دینار می بخشید و کیسه های دینار وی زبانزد همه بود. (۱)

## ج- علم و دانش امام

در باره دانش آن حضرت پیش از این گفتگو کردیم در اینجا باز همین بحث را پی می گیریم تا روایت جالبی را در باره علم و دانش آن حضرت نقل کنیم.

از محمّد بن نعمان معروف به ابو حنیفه، پیشوای حنفیان، نقل شده است که گفت: موسی بن جعفر را زمانی که کودک بود در تالار پدرش دیدم. از او پرسیدم: فردی غریب که در شهر شما آید، کجا قضای حاجت



---

۱- (۱) مقاتل الطالبیّین، ص ۱۰۲- ۱۰۳.

کنـد؟ کودک نگـاهی به من کرد و آنگـاه گفت: پشت دیوار نهـان می شود و خود را از چشم همسایه می پوشانـد و از کناره نهرهـا و میوه ریز درختهـا و سـایه انـداز خانه ها و راههای باز و مساجـد دوری می گزینـد و رو به قبله یا پشت به آن قرار نمی گیرد و جامه خود را بالا می زند و هر کجا که خواست کار خود را انجام می دهد.

ابو حنیفه گوید: چون این سـخن را از او شـنیدم، در دیده ام بزرگ شد و در دلم مقام یافت. پس از او سؤال دیگری پرسیدم و گفتم: فـدایت شوم منشأ گناه کیست؟ کودک به من نگریست و گفت: بنشـین تا به تو بگویم. نشسـتم. او گفت: گناه یا باید از بنـده باشـد یا از پروردگارش و یا از هر دو. پس اگر از خدا باشد پس او عادل تر و منصف تر از آن است که به بنده اش سـتم کنـد و او را به کـاری که مرتکب نشـده، مؤاخـذه نمایـد و اگر از هر دو سـر زده باشـد خـدا شـریک گناه اوست در این مورد شایسـته است که طرف قوی نسـبت به بنـده ضـعیف خود انصـاف را رعـایت کنـد و اگر گنـاه فقط از بنـده سـرزده باشـد پس مجـازات تنها بر بنـده اعمال می شود و نهی تنها متوجّه اوست و او به تنهایی مسـتحق پاداش و عقاب است و بهشت و دوزخ بر او واجب می شود.

من با شنیدن این پاسخ گفتم: ذریه بعضها من بعض.

خطیب در تاریخ بغداد و سـمعانی در الرساله القومیه و ابوصالح احمد المؤذن در الأربعین و ابوعبدالله بن بطه در الإبانه و ثعلبی در الکشف والبیان روایت کرده اند که احمد بن حنبل با وجود انحراف از اهل بیت علیه السـلام گفت: حدیث کرد مرا موسـی بن جعفر از ابو جعفر بن محمد (و یکایک اسامی امامان علیهماالسـلام را گفت) تا به پیغمبر صـلی الله علیه و آله رسید و آنگاه اظهار

داشت:

«این اسنادی است که اگر بر مجنون خوانده شود، بهبود یابد».

## د– شجاعت و استقامت

امام کاظم با همان قدرت و اراده بزرگی که پیامبران علیهم السلام از آن بر خوردار بودند، رسالت انبیا را بر دوش گرفت. او با تمام مظاهر طغیان استکبار و فساد و تنها با اتّکا بر پروردگار جهانیان به رویارویی برخاست.

هنگامی که فضل بن ربیع نزد آن حضرت آمد عرض کرد:

ای ابو ابراهیم! خداوند تو را رحمت کند برای مجازات آماده شو، آن حضرت به وی فرمود: آیا «مالک دنیا وآخرت پشتیبان من نیست؟ امروز نمی توانید به من آسیبی برسانید، انشاء اللّٰه».

همچنین هنگامی که بر هارون الرشید، این فرمانروای سرکش و مغرور که روزی با ابرها سخن می گفت و به وسعت امپراتوری خویش می نازید و می گفت:

چه شرق چه غرب، هر کجا که بباری خراج تو را برای من می آورند! وارد می شود. هارون از آن حضرت می پرسد: این دنیا چیست؟ امام موسی بن جعفر علیهما السلام به او پاسخ می دهد: این سرای فاسقان است واین آیه را تلاوت فرمودند:

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِی الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَهٍ لَايُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ

الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا (۱).

«بزودی آن کسان را که در روی زمین به نا حق تکبر کردند از آیات خویش بگردانم و اگر ایشان هر آیه ای را ببینند بدان ایمان نیاورند و اگر راه راست ببینند آن را راه «خود» نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه «خود» می گیرند ..»

هارون پرسید: دنیا خانه کیست؟ امام فرمود:

دنیا برای شیعیان ما یک فتره (برهه) و برای دیگران فتنه است.

هارون پرسید: چرا صاحب این سرا (خدا) آنرا پس نمی گیرد؟

امام فرمود: خداوند این دنیا را آباد به بشر تحویل داد بنابراین آنرا جز به حالت آباد پس نمی گیرد.

هارون پرسید: شیعیان تو کجایند؟ حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَهُ (۲).

«آن کسان که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان باز نایستند تا وقتی که حجّت پیدا بر ایشان بیاید.»

هارون پرسید: آیا ما کافریم؟ امام پاسخ داد: نه ... ولی چنان هستید که خداوند فرموده است:

الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۳).

«کسانی که نعمت خدا را به کفر مبدل کردند و قوم خود را به سرای تباهی فرود آوردند.»

هارون با شنیدن این پاسخ خشمگین شد و بر او سخت گرفت.

آن حضرت از زندان، جایی که دژخیمان جنایتکار هیأت حاکمه آن



---

۱- (۱) سوره اعراف، آیه ۱۴۶.

۲- (۱) سوره بیّنه، آیه ۱.

۳- (۲) سوره ابراهیم، آیه ۲۸.

را احاطه کرده بودند، نامه ای به هارون نوشت و در آن فرمود:

«روزی از بلاـ و سـختی بر من سپری نمی شود جز آنکه روزی از راحتی و رضا از تو سپری می گردد تا آنکه تمام روزهای ما دو نفر به روزی می رسد که پایان ناپذیر است و اهل باطل در آن روز زیانمند شوند». (1)

ص: ۹۰

---

۱- (۳) مقاتل الطالبیّین، ص ۱۴۸.

## مرارت و شهادت

رنجها و غمهای امام موسی بن جعفر بعد از فاجعه کربلا، دردناکتر و شدیدتر از سایر ائمه علیهم السلام بود. هارون الرشید همواره در کمین ایشان بود، امّا نمی توانست به آن حضرت آسیبی برساند. شاید او از ترس اینکه مبادا سپاهیانش در صف یاران آن حضرت درآیند، از فرستادن آنان برای دستگیری و شهید کردن امام خودداری می ورزید، زیرا پنهانکاریی که افراد مکتبی در اقدامات خود ملزم بدان بودند، موجب شده بود که دستگاه حاکمه حتّی به نزدیک ترین افراد خود اعتماد نکند. این علی بن یقطین وزیر هارون الرشید و آن یکی جعفر بن محمّد بن اشعث وزیر دیگر هارون است که هر دو شیعه بودند همچنین بزرگ ترین والیان و کارگزاران هارون در زمره هواخواهان اهل بیت علیهم السلام بودند. از این رو بود که هارون خود

شخصاً به مـدینه رفت تـا امـام کاظم را دسـتگیر کنـد. نیروهای مخصوص هارون به اضافه سـپاهی از شـعرا و علمای درباری و مشاوران، او را در این سـفر همراهی می کردنـد و میلیونها درهم و دینار از اموالی که از مردم به چپاول برده بود، با خود حمل می کرد و به عنوان حق السکوت به اطرافیان خود در این سفر بذل و بخشش می نمود. و در این میان به رؤسای قبایل وبزرگان و چهره های سر شناس مخالف توجّه و رسیدگی بیشتری نشان می داد.

هارون الرشـید این گونه عازم مدینه شد تا بزرگ ترین مخالف حکومت غاصـبانه خویش را دسـتگیر کند. اینک ببینیم هارون برای رسیدن به این مقصود چه کرد:

اوّل: هارون چند روزی نشست. مردم به دیدنش می آمدند و او هم به آنها حاتم بخشی می کرد تا آنجا که شکمهای برخی از مخالفان را که مخالفت آنان با حکومت جنبه شخصی و برای رسیدن به منافع خاصّی بود، سیر کرد.

دوّم: عـده ای را مـأموریت داد تـا در شـهرها بگردنـد و بر ضـدّ مخالفان حکومت تبلیغات به راه اندازنـد. او همچنین شاعران و مزدوران درباری را تشویق کرد که در ستایش او شعر بسرایند و بر حرمت محاربه با هارون فتوا دهند.

سوّم: هارون قدرت خود را پیش دیدگان مردم مدینه به نمایش گذارد تا کسی اندیشه مبارزه با او را در سر نپروراند.

چهارم: هنگامی که همه شرایط برای هارون آماده شد، شخصاً به

اجرای بند پایانی طرح توطئه گرانه خویش پرداخت. او به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت.

شایـد حضور او مصـادف بـا فرارسـیدن وقت نماز بوده که مردم و طبعاً امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام برای ادای نماز در مسجد حضور داشته اند.

هارون به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جلو آمد و گفت: السلام علیک یا رسول اللّه! ای پسر عمو.

هارون در واقع می خواست با این کار شـرعی بودن جانشـینی خود را اثبات کنـد و آن را علّتی درست برای زندانی کردن امام کاظم جلوه دهد.

امّا امام این فرصت را از او گرفت و صـفها را شـکافت و به طرف قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـد و به آن قبر شـریف روی کرد و در میان حیرت و خاموشی مردم بانگ برآورد: السلام علیک یا رسول اللّه! السلام علیک یا جدّاه!

امام کاظم با این بیان می خواست بگوید: ای حاکم سـتمگر اگر رسول خدا پسـر عموی توست و تو می خواهی بنابر این پیوند نسبی، شرعی بودن حکومت خود را اثبات کنی باید بدانی که من بدو نزدیکترم و آن حضرت جدّ من است.

بنابر این من از تو به جانشینی و خلافت آن بزرگوار شایسته ترم!

هارون مقصود امام را دریافت و در حالی که می کوشید تصمیم خود را برای دستگیری امام کاظم توجیه کند، گفت:

ای رسول خدا من از تو درباره کاری که قصد انجام آن را دارم پوزش

می خواهم. من قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم. چون او می خواهد میان امّت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بریزد.

چون روز بعد فرارسید، هارون فضل بن ربیع را مأمور دستگیری امام کاظم کرد. فضل بر آن حضرت که در جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده بود، در آمد و دستور داد او را دستگیر کنند و زندانی نمایند. (۱)

سپس دو محمل ترتیب داد که اطراف آنها پوشیده بود. ایشان را در یکی از آنها جای داد و آن دو محمل را روی استر بسته بر هر یک عدّه ای را گماشت.

یکی را به طرف بصره و دیگری را به سوی کوفه روانه کرد تا بدینوسیله مردم ندانند امام را به کجا می برند. امام کاظم علیه السلام در هودجی بود که به سمت بصره می رفت. هارون به فرستاده خود دستور داد که آن حضرت را به عیسی بن جعفر منصور که والی وی در بصره بود، تسلیم کند. عیسی یک سال آن حضرت را در نزد خود زندانی کرد. سپس عیسی نامه ای به هارون نوشت که موسی بن جعفر را از من بگیر و به هر که می خواهی بسپار و گرنه من او را آزاد خواهم کرد. من بسیار کوشیدم تا دلیلی و بهانه ای برای دستگیری او پیدا کنم، امّا نتوانستم حتّی من گوش دادم تا ببینیم که آیا او در دعاهای خود بر من یا تو نفرین می فرستد، امّا دیدم که او فقط برای خودش دعا می کند و از خداوند رحمت و مغفرت می طلبد!

هارون پس از دریافت این نامه، کسی را برای تحویل گرفتن امام موسی



---

۱- (۱) مقاتل الطالبیّین، ص ۲۱۳.

الکاظم روانه بصره کرد و او را روزگاری دراز در بغداد، در نزد فضل بن ربیع، زندانی کرد. هارون خواست به دست فضل آن امام را به شهادت برساند، امّا فضل از اجرای خواسته هارون خودداری ورزید، در نتیجه هارون دستور داد که آن حضرت را به فضل بن یحیی تسلیم کند و از فضل خواست تا کار امام را یکسره سازد، امّا فضل هم زیربار این فرمان نرفت. از طرفی به هارون که در آن هنگام در «رقه» بود، خبر رسید که امام موسی کاظم در خانه فضل به خوشی و آسودگی روزگار می گذارند. ازاین رو هارون «مسرور» خادم را با نامه هائی روانه بغداد کرد و به وی دستور داد که یکسره به خانه فضل بن یحیی درآید و در باره وضع آن حضرت تحقیق کند و چنانچه دید همان گونه که به وی خبر داده اند، نامه ای را به عبّاس بن محمّد بسپارد و به او امر کن تا آنرا به اجرا گذارد و نامه دیگری به سندی بن شاهک بدهد و به او بگوید که فرمان عبّاس بن محمّد را به جای آورد. (۱)

این ماجرا را از اینجا به بعد از یکی از روایات تاریخی پی می گیریم:

این خبر به گوش یحیی بن خالد (پدر فضل) رسید. او بی درنگ سوار بر مرکب خویش شد و نزد هارون آمد و از دری جز آن در که معمولًا مردم از آن وارد قصر می شدند، پیش هارون رفت و بدون آنکه هارون متوجّه شود از پشت سراو داخل شد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخنان من گوش فراده.

هارون هراسان به وی گوش سپرد. یحیی گفت: فضل جوان است، امّا من نقشه تو را عملی می کنم.

چهره هارون از شنیدن این سخن ازهم شکفت و به مردم روی کرد



---

۱- (۱) مقاتل الطالبیّین، ص ۲۳۳.

و گفت:

فضل مرا در کاری نافرمانی کرد و من او را لعنت فرستادم اینک او توبه کرده و به فرمان من در آمده است پس شما هم او را دوست بدارید.

حاضران گفتند: ما هر کس را که تو دوست بداری دوست می داریم و هر کس را که دشمن بخوانی ما نیز او را دشمن می خوانیم!! و اینک فضل را دوست داریم.

یحیی بن خالد از نزد هارون بیرون آمد و شخصاً با نامه ای به بغداد رفت.

مردم از ورود ناگهانی یحیی شگفت زده شدند. شایعاتی در باره ورود ناگهانی یحیی گفته می شد، امّا یحیی چنین وانمود کرد که برای سروسامان دادن به وضع شهر و رسیدگی به عملکرد کارگزاران به بغداد آمده و چند روزی نیز به این امور پرداخت. آنگاه سندی بن شاهک را خواست و دستور قتل آن حضرت را به او ابلاغ کرد. سندی فرمان او را به جای آورد.

امام موسی کاظم هنگام فرارسیدن وفات خویش از سندی بن شاهک خواست که غلام او را که در خانه عبّاس بن محمّد بود، بر بالین وی حاضر کند.

سندی گوید: از آن حضرت خواستم به من اجازه دهد که از مال خود او را کفن کنم، امّا او نپذیرفت و در پاسخ من فرمود: ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان و مخارج نخستین سفر حجّمان و کفن مردگانمان همه از مال پاک خود ماست و کفن من نیز نزد من حاضر است.

چون امام دعوت حق را لبیک گفت فقها و چهره های سرشناش بغداد را که هیثم بن عدّی و دیگران نیز در میان آنها بودند، بر جنازه آن حضرت حاضر کردند تا گواهی دهند که هیچ اثری از شکنجه بر آن حضرت

نیست و وی به مرگ طبیعی جان سپرده است. آنان نیز به دروغ به این امر گواهی دادند. آنگاه پیکر بی جان امام را بر کنار جسر بغداد گذارده، ندا دادند: این موسی بن جعفر است که (به مرگ طبیعی) جان سپرده است. بدو بنگرید. مردم دسته دسته جلو می آمدند و در سیمای آن حضرت به دقت می نگریستند.

در روایتی که از برخی از افراد خاندان ابو طالب نقل شده، آمده است: فریاد زدند این موسی بن جعفر است که رافضیان ادعا می کردند او نمی میرد. به جنازه او بنگرید. مردم نیز آمدند و در جنازه آن حضرت نگریستند.

گفتند: امام کاظم را در قبرستان قریش به خاک سپردند و قبرش در کنار قبر مردی از نوفلیین به نام عیسی بن عبداللّه قرار گرفت. (۱)

روایات تاریخی نقل می کنند که امام کاظم از زندان با شیعیان و هواخواهانش ارتباط برقرار می کرد و به آنها دستوراتی می داد و مسایل سیاسی و فقهی آنان را پاسخ می گفت:

براستی امام کاظم علیه السلام چگونه با شیعیان خویش رابطه برقرار می کرد؟ شاید این ارتباط از راههای غیبی صورت می گرفت، امّا احادیث بسیاری این نکته را روشن می کنند که بیشتر کسانی که امام در نزد آنان زندانی می شد از معتقدان به امامت وی بودند. اگر چه حکومت می کوشید زندانبانهای آن حضرت را از میان خشن ترین افراد و طرفداران خود برگزیند چرا که خود آنها (زندانبانان) از نحوه عبادت امام کاظم علیه السلام و دانش



---

۱- (۱) مقاتل الطالبیّین، ص ۲۳۴ به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۲.

سرشار و مکارم اخلاقی آن حضرت اطلاع داشتند و کرامات بسیاری را از آن حضرت مشاهده کرده بودند.

در کتاب بحارالانوار آمده است که عامری گفت: هارون الرشید کنیزی خوش سیما به زندان امام موسی کاظم فرستاد تا آن حضرت را آزار دهد. امام در این باره فرمود: به هارون بگو:

بَلْ أَنتُم بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ (۱).

«بلکه شما به هدیه خود شادمانی می کنید.»

مرا به این کنیز و امثال او نیازی نیست. هارون از این پاسخ خشمگین شد و به فرستاده خویش گفت: به نزد او برگرد و بگو: ما تو را نیز به دلخواه تونگرفتیم و زندانی نکردیم و آن کنیز را پیش او بگذار و خود بازگرد.

فرستاده فرمان هارون را به انجام رساند و خود بازگشت. با بازگشت فرستاده، هارون از مجلس خویش برخاست و پیشکارش را به زندان امام موسی کاظم روانه کرد تا از حال آن زن تفحّص کند. پیشکار آن زن را دید که به سجده افتاده و سر از سجده برنمی دارد و می گوید: قدوس سبحانک سبحانک.

هارون از شنیدن این خبر شگفت زده شد و گفت: به خدا موسی بن جعفر آن کنیز را جادو کرده است. او را نزد من بیاورید. کنیز را که می لرزید و دیده به آسمان دوخته بود در پیشگاه هارون حاضر کردند. هارون از او پرسید:

این چه حالی است که داری؟ کنیز پاسخ گفت: این حال، حال موسی بن جعفر است. من نزد او ایستاده بودم و او شب و روز نماز



---

۱- (۱) سوره نمل، آیه ۳۶.

می گذارد. چون از نماز فارغ شد زبان به تسبیح و تقدیس خداوند گشود. من از او پرسیدم: سرورم! آیا شما را نیازی نیست تا آن را رفع کنم؟ او پرسید: مرا چه نیازی به تو باشد؟

گفتم: مرا برای رفع حوایج شما بدین جا فرستاده اند گفت: اینان چه هدفی دارند؟ کنیز گفت: پس نگریستم ناگهان بوستانی دیدم که اوّل و آخر آن در نگاه من پیدا نبود، در این بوستان جایگاههایی مفروش به پر و پرنیان بود و خدمتکاران زن و مردی که خوش سیماتر از آنها و جامه ای زیباتر از جامه آنها ندیده بودم، بر این جایگاهها نشسته بودند. آنها جامه ای حریر سبز پوشیده بودند و تاجها و درّ و یاقوت داشتند و در دستهایشان آبریزها و حوله ها و هر گونه طعام بود. من به سجده افتادم تا آنکه این خادم مرا بلند کرد و در آن لحظه پی بردم که کجا هستم.

هارون گفت: ای خبیث شاید به هنگامی که در سجده بودی، خواب تو را درگرفته و این امور را در خواب دیده باشی؟

کنیز پاسخ داد: به خدا سوگند نه سرورم. پیش از آنکه به سجده روم این مناظر را دیدم و به همین خاطر به سجده افتادم.

هارون به پیشکارش گفت: این زن خبیث را نزد خودنگه دار تا مبادا کسی این سخن را از او بشنود. زن به نماز ایستاد و چون در این باره از او پرسیدند، گفت:

عبد صالح (امام موسی کاظم علیه السلام) را چنین دیدم و چون از سخنانی که گفته بود، پرسیدند: پاسخ داد: چون آن منظره را دیدم کنیزان مرا ندا دادند که ای فلان از عبد صالح دوری گزین تا ما بر او وارد شویم که ما ویژه اوییم نه تو.

ص: ۱۰۱

آن زن تا زمان مرگ به همین حال بود. این ماجرا چند روز پیش از شهادت امام کاظم رخ داد.

این ارزش و کرامت امام کاظم علیه السلام در پیشگاه خدا و این هم فرجام هارون ستمگر و سرکش!!

از خداونـد بزرگ می خواهیم که ما را جزو دوسـتداران دوسـتانش و بیزاران از دشـمنانش قرار دهد و ما را بر پیمودن راه ائمه هدی علیهم السلام توفیق ارزانی فرماید.

ص: ۱۰۲

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹